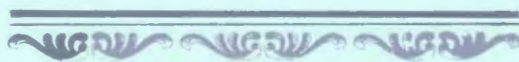




از انتشارات مرکز تحقیقات



بحران



نوشته: علی شعبانی

مرکز بخش : انتشارات امیرکبیر

بحران

نوشته: علی شعبانی

۷۵



۶۵۰۹۴

از انتشارات مرکز تحقیقات



بحران



نوشته: علی شعبانی

مرکز پخش : انتشارات امیرکبیر

این کتاب در ۵۰۰۰ نسخه در چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی

در تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی به چاپ رسید

مقدمه‌ای کوتاه بر کتاب بحران

حکیمی، به طعنه گفته است: در قلب چهره تاریخ و تغییر سیر آن هیچ جامعیتی به قد تاریخ نویسان مؤثر نبوده اند!

گرچه این سخن از روی مبالغه ادا شده ولی به یقین که ای از حقیقت در آن وجود دارد. تاریخ نویسان غالباً به مأخذ و منابعی استناد میجویند که گذشت زمان در اصالت آنها غبار تر و دید پاشیده است و حال آنکه تاریخ نویسی میتواند حسن اعتماد و حسن قبول خواننده را جلب کند که کتاب او مثلی به اسناد مثبت باشد. همچنین تاریخ نویس موقعی در کار خود موفق خواهد بود که در رابطه تاریخ و خواننده تاریخ نقش آینه داری را ایفا کند و به خواننده مجال دهد تا خود او به نتیجه گیری پردازد. به اینگونه اعتقاد ما و باورهای شخصی خویش را به دیگران القاء کند.

کاری که دوست من شعبانی در کتاب سُبحران کرده خوشبختانه از این دو
 منقصد بزرگ که در اغلب کتابهای تاریخ دیده می شود برکنار مانده است
 گو این که کتاب سُبحران صد در صد یک کتاب تاریخ نیست - یا شایسته به
 کتابهای معمولی تاریخ ندارد - ولی یک رمان تاریخی هم نمیتواند باشد
 چون در رمانهای تاریخی که فرضاً از « جرجی زیدان » میخوانیم، تمام ایالات
 اغلب « دیالوگ » ما را نویسنده توی دهان قهرمانان رمان میگذارد
 در حالیکه ما آنجا که من استنباط کرده ام شعبانی در کتاب خود کمتر این
 شیوه توکل جسته، و « دیالوگ » ما به جای آنکه مولود تخیل نویسنده باشد
 اکثر رگنی از واقعیت دارند .

مثلاً آنجا که از قول رضا شاه کبیر خطاب به فرزند برومندش مینویسد
 « من نمیتوانم پادشاه اسمی کشور اشغال شده امی باشم و از یک نفر

جزء انگلیسی یا روسی دستور بگیریم ... « کلام ، واقعاً کلام رضا شاه است
یا جانی که از زبان شاهنشاه آریامهر در پاسخ درخواست فرستاده سفارت انگلیس
نقل می‌کند : « من با هیچیک از نمایندگان متفقین ، جز سران دولتها
و سفرای کبار آنها وارد مذاکره نمی‌شوم و کسی را نمی‌پذیرم ... »
« بیان ، واقعاً بیان شاهنشاه است .

شعبانی در کتاب بحران هیچ حاجتی ندیده است که در معرفی چهره
واقعی قهرمان کتاب خود ، شخصاً گوچکیرین کوششی بکار بندد . از روایت ویداد
مانی که در کتاب بحران آمده است ، چهره تابناک یک پادشاه شجاع و یک مهربان
خردمند و در اندیش در بحرانی ترین ادوار تاریخ معاصر ایران به وضوح تجلی
می‌کند .

کتاب بحران در واقع مربوط به شش سال از پنجاه سال سلطنت پهلوی

پهلوی است . چه خوب است که تاریخ پناه سال شاهنشاهی پهلوی
 به همین سبک و به همین سیاق به رشته تحریر کشیده شود ، و چه خوبتر که این مهم
 را نیز دوست من شعبانی به عهده قبول گیرد . چون ممکن است که تاریخ پناه
 سال شاهنشاهی پهلوی که با همین سبک و سیاق تهیه می شود در آینده جزء
 کتابهای درسی تاریخ در آید . از اهل بصیرت انتظار می رود که کتاب حاضر را
 دقیقاً زیر ذره بین استفاده نگذارند . باین امید که اعتقاد ما و پیشنهادهای ایشان
 در تهیه کتابهای بعدی مورد استفاده قرار گیرد ، و باین اعتقاد که هیچ
 اثر مکتوب بی عیب نمی تواند باشد . بجا این که بطرفی می گوید : فقط دقت
 نوشته غلط ندارد .

خرداد ماه ۲۵۳۵

وزیر دربار شاهنشاهی - اسدالله علم



صبح روز ۱۳ فوریه ۱۹۴۱ برابر با ۲۴ بهمن ۲۴۹۹ اتومبیل سیاه رنگی که نمره دولتی داشت در جلو خانه شماره ۱ «داونینگ استریت» در لندن توقف کرد و مرد شیکپوش و بلند قامتی از آن پیاده شد و بی آنکه کسی مانعش بشود شتاب زده به دفتر کار «وینستون چرچیل» نخست وزیر انگلستان وارد شد ... او «آنتونی ایدن» وزیر خارجه کابینه «چرچیل» بود .

دیپلمات شیکپوش انگلیسی ، هنگامی که وارد دفتر کار نخست وزیر می شد پاکتی در «پورت فوی» خود داشت که روی آن به انگلیسی نوشته شده بود : از تهران - به لندن .

این مرسوله سیاسی را «سرریدر ویلیام بولارد» وزیر مختار انگلیس در تهران با پیگ مخصوص برای وزیر متبوع خود «مسترایدن» ارسال داشته بود .

وزیر مختار انگلیس در تهران از سوی وزیر متبوع خود تعلیم

یافته بود که به ملاقات پادشاه ایران برود و از وی صراحتاً بخواهد که اتباع آلمانی را از ایران اخراج کند و در صورت لزوم اجازه دهد که مهمات جنگی متفقین از راه ایران به روسیه شوروی که مورد هجوم ارتش آلمان قرار گرفته بود، حمل شود.

«بولارد» همانطور که تعلیم یافته بود به ملاقات پادشاه ایران رفته بود ولی در آن ملاقات، قبل از آنکه وزیر مختار مقصود خود را به وضوح بیان کند شاه ایران که قصد دیپلمات انگلیسی را از آن ملاقات غیرمنتظره می دانست به او گفته بود:

- آقای وزیر مختار، در این موقع که نائره جنگ قسمت اعظم دنیا را فرا گرفته است دوست دارم که کشور من آزاد و مستقل و بی طرف باقی بماند و تا وقتی که زمام امور ایران در دست من است اجازه نخواهم داد کوچک ترین اقدامی که حمل بر نقض بی طرفی بشود در خاک کشور من رخ بدهد. پادشاه در آن ملاقات همچنین گفته بود:

- روس و انگلیس و آلمان و آمریکا از نظر من یکسان هستند.. و اضافه کرده بود:

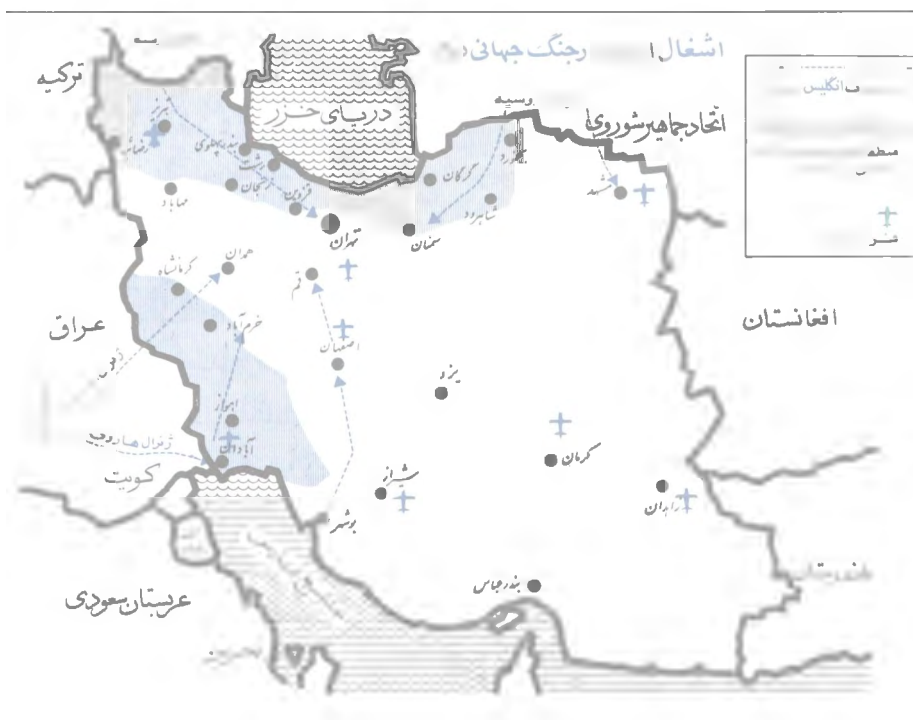
- آیا شما این رویه را می پسندید، آقای وزیر مختار؟
وزیر مختار انگلیس که شاه ایران را در تصمیم خود قاطع و انعطاف ناپذیر تشخیص داده بود اصرار و پافشاری را جایز ندانسته و همان روز طی مراسله ای به «آنتونی ایدن» نوشته بود:
«شاه ایران وطن پرست متعصبی است که نمی توان کاری براو تحمیل کرد، جز با اعمال قهریه.»

هفت ماه بعد ، در شهریور ۱۳۲۰ (۲۵۰۰ شاهنشاهی) که متفقین روس و انگلیس برای تحمیل نقشه‌های جنگی خود به «اعمال قهریه» توسل بسته و خاک ایران را اشغال نظامی کرده بودند ، روزی رضاشاه کبیر ولیعهد جوان را به خلوت خواست و به او گفت :

«فرزندم ، مردم همیشه مرا پادشاهی مستقل و صاحب اراده و نیرومند و حافظ منافع ملت و کشور شناخته‌اند . با این حسن اعتماد و اطمینانی که مردم به من دارند نمی‌توانم پادشاه اسمی کشور اشغال شده‌ای باشم و از یک افسر جزء انگلیسی یا روسی دستور بگیرم .»

وقتی رضاشاه کبیر در ۲۵ شهریور ۲۵۰۰ ناچار به استعفا شد و ولیعهد درعنفوان جوانی زمام امور کشور را بدست گرفت «سرریدر - ویلیام بولارد» وزیر مختار انگلیس و همتای روسی او «آندره آندریویچ اسمیرنوف» بخود امیدواری دادند که از آن پس سلطان بی تاج و تخت ایران خواهند بود ، ولی دیری نپایید که آن دو به اشتباه خودپی بردند... و چنین اتفاق افتاد که «بولارد» برای انجام دادن کاری بجای آنکه شخصاً تقاضای شرفیابی کند یکی از اعضای سفارت را به دربار فرستاده بود ... و شاه جوان ، فرستاده سفارت فخمه را به حضور نپذیرفته و پیغام داده بود :

«من با هیچیک از نمایندگان متفقین ، جز سران دولتها و سفرای کبار آنها وارد مذاکره نمی‌شوم و کسی را نمی‌پذیرم» .





در یکی از شبهای تیره و هراس‌انگیز مهرماه ۲۰۰۰ در بزرگ
سفارت شوروی در تهران، مانند نهنگ دهان باز کرد و اتومبیل حامل
وزیر مختار انگلیس را بلعید.

اتومبیل «بولارد» در ضلع شرقی پارک اتابک، در کنار
ساختمان کوچکی که «اسمیرنوف» درآستانه آن، انتظار او را می‌کشید
توقف کرد. وزیر مختار انگلیس با عجله از اتومبیل پیاده شد و دست
همتای روسی خود را به گرمی فشرد و آنگاه آن دو با هم وارد اتاقی
شدند که در آن اتاق بیش از هر چیز سیل‌های «ژنرال‌سیم ژوزف -
استالین» جلب نظر میکرد، که بخش مهمی از یک تابلو نقاشی را
اشغال کرده بود.

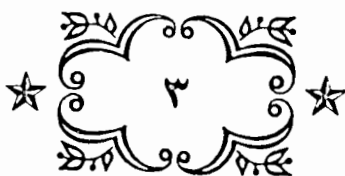
وزیر مختار انگلیس و سفیر کبیر شوروی با هم خلوت کرده
بودند تا در مقابله با پادشاه جوان ایران تصمیم مشترکی اتخاذ کنند
و سرانجام به این نتیجه رسیده بودند که برای اجرای نقشه‌های استیلا
جویانه خود ناچار باید موجبات تضعیف شاه را فراهم آورند.
برای تضعیف شاه، نظر دیپلمات انگلیسی این بود که مجلسی

را تقویت کنند ولی دیپلمات روسی که به رجال ایرانی خوشبین نبود ، تأسیس یک حزب نیرومند را برای تضعیف نیروی شاه تجویز کرده بود .

چند روز پس از این ملاقات محرمانه حزبی موسوم به حزب توده با شعارهای انقلابی در ایران تشکیل شد در حالیکه بعضی از مشاغل حساس حزبی از جمله اولین روزنامه ارگان حزب در اختیار کسانی گذارده شده بود که نامشان در لیست حقوق بگیران شرکت نفت ایران و انگلیس دیده می شد و حتی یکی از ایشان که امتیاز روزنامه ارگان حزب به نام او صادر شده بود ، شاخص ترین عضو ایرانی شرکت سابق نفت بود* .

* «... بریتانیا هیچگونه امتیازی به ناسیونالیستها نداده بود. در هندوستان گاندی ، نهرو و تمام رهبران جنبش ناسیونالیستی هند زندانی شده بودند ، و در ایران رضاشاه مجبور به کناره گیری شده بود . به این ترتیب چنین به نظر می رسید که از نظر متفقین فقط کمونیستها ارزش آن را داشتند که به ایشان اعتماد شود » .

رامش سنگوی ، نویسنده و روزنامه نگار معروف هندی
رهبران قرن بیستم ، کتاب اول ، ص ۹۰



«بولارد» و «اسمیرنوف» با هم توافق کرده بودند هر کار که میکنند با هم بکنند و یا لااقل، با اطلاع هم ... ولی هنوز از هجوم نیروهای متفقین به ایران بیش از یک ماه نگذشته بود که در تبریز واقعه‌ای اتفاق افتاد که «اسمیرنوف» نمیتوانست از آن بی‌اطلاع باشد ولی «بولارد» را در جریان آن واقعه قرار نداده و در نتیجه با اعتراض همکار انگلیسی خود مواجه شده بود.

«اسمیرنوف» البته با اطلاع «بولارد» دولت ایران را تحت فشار قرار داده بود که انتخابات مجلس سیزدهم تجدید، و به حکومت‌های محلی در ایران اختیارات بیشتری تفویض شود. اما چیزی را که از همکار خود مخفی نگهداشته بود تحریکاتی بود که بدستور او مأموران کنسولگری شوروی در تبریز در بین اقلیت آرامنه شروع کرده بودند. این تحریکات باعث شده بود که عده‌ای افراد ماجراجو و فرصت طلب که غالباً از مهاجرین بودند در میدان بزرگ تبریز میتینگی ترتیب دادند و ناطقین در این میتینگ جداً خواستار شدند که آذربایجان ایران مستقل شود و با ارمنستان شوروی تشکیل یک

فدراسیون بدهد.

تجزیه‌طلبان بین خود قرار گذاشته بودند در میتینگ دیگری که تشکیل می‌دهند قطعنامه‌ای صادر، و رسماً اعلام استقلال کنند ولی شاه جوان که می‌دانست ریشه تحریکات در کجاست روسها را تهدید کرد که اگر به رفتار خود ادامه دهند در این صورت مجلس و مردم از پشتیبانی آنها به‌عنوان متفق خودداری خواهند کرد.

این تهدید مؤثر واقع شد و به دستور «اسمیرنوف» سربازان شوروی از تشکیل میتینگ دوم مهاجرین در تبریز جلوگیری کردند. و به این ترتیب، نخستین توطئه‌ای که برای تجزیه آذربایجان ترتیب داده شده بود، در نطفه خفه شد.

تلگراف: ۱۵۷۳۳/۱۹۳۹ جنگ اروپا ۱۱.۰۰.۷۴۰

قسمتی از گزارش تلگرافی دریفوس سفیر امریکا در ایران به وزیر
امور خارجه امریکا

تهران - ۹ اکتبر ۱۹۴۱ (۱۷ مهر ۱۳۲۰) - ساعت ۴ بعد از ظهر
(ساعت ۱۰:۷ بعد از ظهر دریافت شد)

۱۸۲- دیروز ساعت ۵ بعد از ظهر به حضور شاه جدید باریافتیم.

مدت دو ساعت به تنهایی به زبان فرانسه گفتگو کردیم.

ابتدا شاه اظهار عقیده کرد که متفقین پیروز خواهند شد و اضافه

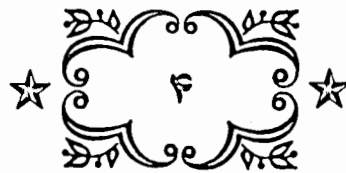
نمود که او به طیب خاطر هواخواه مرام دموکراسی و مخالف اصول
و عقاید دیکتاتوری است.

شاه اظهار تأسف نمود که در امضای پیمان اتحاد تاخیری روی داده
است و این تاخیر را معلول عدم تفاهم بین دو متفق دانست و گفت
همین امر مانع شده که وی به آماده کردن ارتش خود برای دفاع
جدی در مقابل آلمان شروع نماید.

شاه اضافه نمود اگر پیش از این در امضای پیمان اتحاد تاخیر روی دهد
و روسها به رفتار کنونی خود ادامه دهند در این صورت مجلس و مردم از
پشتیبانی روسها به عنوان متفق خودداری خواهند نمود.

شاه اظهار داشت که وی طبق قانون اساسی حکومت خواهد کرد و در
پی تامین رفاه و آسایش ملت خود خواهد بود. ایشان با اشاره
محبت آمیز به کشورهای متحد آمریکا گفتگوی ما را پایان دادند و فرمودند
بنظر ایشان آمریکا نقش مهمی در صلح ایفا خواهد نمود و بسیار
مشغوف خواهند بود که متفق آمریکا باشند.

دریفوس



مداخلات نمایندگان سیاسی روس و انگلیس و تحریکات حزب توده ایران به بحران سیاسی و اقتصادی ناشی از جنگ و اشغال دامن زده بود. اشغال بی قید و شرط، ولو به دستاویز مصالح جنگی، از استقلال و حق حاکمیت ملی ایران جز اسمی باقی نمی گذاشت.

شاه جدید گرچه وارث یک کشور اشغال شده بود ولی ادامه همکاری با نیروهای متفقین و یا لاقلاً عدم مخالفت با آنها در حمل خواربار و اسلحه به جبهه جنگ شوروی از راه ایران، به موافقت او بستگی داشت.

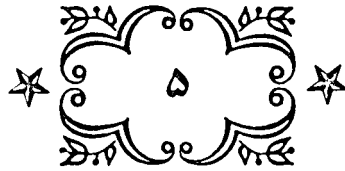
از تن دادن به اشغال و قبول واقعیت هاگریزی نبود، چرا که دامنه جنگ تا داخل خاک شوروی امتداد پیدا کرده و مقاومت دلیرانه ارتش سرخ و مردم غیرنظامی شوروی، بخصوص در جبهه های «استالینگراد» و «لنینگراد» افسانه شکست ناپذیری آلمان نازی را باطل ساخته و نمونه هایی از تحلیل رفتن قوای جنگی ارتش آلمان آشکار شده بود. بنابراین استفاده به موقع و بی وقفه از راه های ایران می توانست بر سرنوشت جنگ به سود متفقین، نقطه پایان بگذارد.

شاه جدید تصمیم گرفت که از آن موقعیت به سود کشورش استفاده کند و ایران را از صورت یک کشور اشغال شده به وسیله نیروهای متفقین، بصورت یک کشور متحد و هم پیمان با آنها درآورد. خاصه آنکه شاه که تحصیلات عالیه اش را در یک کشور دموکرات اروپایی به انجام رسانیده و به اصول دموکراتیک دنیای آزاد مأنوس شده بود هرگز نمی توانست با اصولی که نازیها بر آلمان تحمیل کرده بودند و سعی در تعمیم آن در سراسر جهان می داشتند موافقت داشته باشد. از اینرو شاه جوان شرط همکاری دولت و ملت ایران را با نیروهای متفقین انعقاد یک پیمان اتحاد با آنها قرارداد، و بر این اساس، پیمانی بین علی سهیلی وزیر خارجه کابینه ذکاءالملک فروغی با سفير شوروی و وزیر مختار انگلیس در تهران به امضاء رسید که به موجب آن دولت های شوروی و انگلیس متعهد شدند که تمامیت ارضی و استقلال ایران را همواره محترم داشته و حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ، سراسر خاک ایران را تخلیه کنند.

پس از امضای پیمان اتحاد، پادشاه ایران طی تلگرافی از رئیس جمهوری امریکا «پرزیدنت فرانکلین روزولت» خواستار شد که حسن اجرای پیمان اتحاد سه جانبه را از جانب دولت ایالات متحده امریکا تضمین کند و پرزیدنت روزولت ضمن تلگراف مورخه ۴ فوریه ۱۹۴۲ حسن اجرای پیمان را تلویحاً تضمین کرد - و به این ترتیب، اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین* به حالت اتحاد ایران با کشورهای متفقین درآمد**.

* «دوفاکتو»

** «دوژور»



انبوه سربازان روس و انگلیس که در شمال و جنوب ایران
مستقر شده بودند افسانه ایرانی قشون سلم و تور را به خاطرها
می‌آورد .

تعداد سربازان متفقین که ایران را اشغال کرده بودند جزء
اسرار جنگی بود. از اینرو در پیمان اتحاد سه‌جانبه که بین وزارت
خارجہ ایران و سفارتین انگلیس و شوروی به امضاء رسید اشاره‌ای
به تعداد سربازان نشده بود. همین قدر می‌شد حدس زد که تعداد
سربازان روس و انگلیس در ایام اشغال هرگز از پنجاه هزار نفر کمتر
نبود. به این عده، سی هزار نفر سربازان امریکائی را که بعداً به متفقین
خود ملحق شدند باید اضافه کرد. همچنین تعداد اسرای جنگی
لهستانی که در ایران اسکان داده شده بودند رقمی در حدود چهل هزار
نفر را تشکیل می‌داد.

واضح است که این همه میهمانان ناخوانده که مثل مور و ملخ
به ایران ریخته بودند احتیاج به آذوقه داشتند. خاصه آنکه متفقین
بالغ بر هفتاد هزار نفر از روستانشین ها را برای عملیات رامسازی به کار

کشیده بودند و صرفنظر از اینکه این عده در تولید کشور کمکی نمی کردند - تأمین آذوقه آنها نیز به نوبه خود مسئله ای بود.

سربازان اشغالگر علاوه بر اینکه از آذوقه ایران تغذیه می کردند مقادیر معتنا بهی از باقی مانده آذوقه را به خارج از مرزها صادر می کردند، که تعیین میزان این اجناس نیز بواسطه عدم کنترل دولت بر مرزهای کشور امکان پذیر نبود.

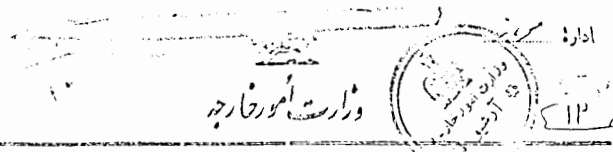
از سوی دیگر، متفقین علاوه بر آنکه حمل و نقل دریایی و راه آهن سرتاسری ایران را کلاً در اختیار گرفته بودند در حدود ۱۵۰۰ دستگاه از کامیون های موجود کشور را مصادره کرده بودند (که این تعداد نسبت به تعداد کامیون هایی که در آن وقت در ایران وجود داشت رقم قابل ملاحظه ای را تشکیل می داد) و به این ترتیب کار انتقال آذوقه از شهری به شهری دیگر غیرممکن و یا لاقابل بسیار مشکل بود.

تمام این مشکلات دست به دست هم داده و شهرهای بزرگ و پرجمعیت ایران بخصوص تهران را دستخوش قحط و غلا ساخته بود. ایجاد قحطی که بازتاب طبیعی هجوم سربازان بیگانه و نتیجه اعمال خود آنها بود بهانه ای بدست مأموران سیاسی متفقین داده بود تا دولت را به سهل انگاری در تأمین آذوقه برای سربازان و عدم همکاری با نیروهای متفقین متهم سازند و همین نقطه ضعف را برای قبولاندن توقعات پی در پی خود مستمسک قرار دهند:

«... گرچه این مطلب عجیب و باور نکردنی به نظر می آید ولی حقیقت این است که متفقین حتی کوشش کردند کارخانه های اسلحه سازی و مهمات سازی ما را هم مصادره نمایند. روس ها اصرار داشتند که کارخانه های فشنگ سازی را که به دست پدرم

ایجاد شده بود به کشور شوروی انتقال دهند و انگلیس‌ها
مصمم بودند که توپ‌های ۱۰۵ میلی متری متعلق به ارتش
ایران را تصرف کنند. ولی من از این اعمال و سایر مصادره‌هایی
که در نظر داشتند جلوگیری کردم*».

* شاهنشاه آریامهر، مأموریت برای وطنم، ص ۱۳۶

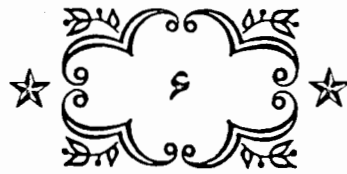


روز شنبه ۱۲ شهریور ۱۳۰۲

نظرات بسفارت شاهنشاهی در واشنگتن

روسیها از ما تقاضا دارند مبلغ پانصد میلیون ریال بحدت ششماه برای آنها اعتبار بازگیریم و شاید هم در مقابل مبادی مال التجاره بماند بفرستند و علاوه بر تکلیف میکنند کارخانه مسای اسلحه و مهمات سازی خود را براه انداخته سفارشات آنها را قبول نمایند که فقط برای مصلحت این ابتدائی براه انداختن آنها یکصد و شصت میلیون ریال در برای سال ۱۳۰۲ قریب چهارصد میلیون ریال اعتبار لازم دارد. همچنین کارخانه کسرو سازی، شاهین را بکار انداخته و کسرو و برای قشون شوروی تهیه نماییم که آنهم چند میلیون مخازن مخدومات دارد. تمام این مسائل در بریان و با عجله و فوریت میخواهند دولت ایران بفرمان و موافقت با اصول دول متفق بران همکاری حاضر است تا حد امکان کمک و مساعدت نقدی از بیطرف و وضعیت مالی ایران استفسار و اجازه چنین مخارجی را نمیدهند و از طرف دیگر احتیاج روسها و تقاضای بدی آنها دولت را در مضیق گذاشته را اظهاری محظورات در مقابل احتیاج مبرم آنها مؤثر نبوده بلکه شاید باعث سوء ظن شده که در امر دیگر سختگیری کنند و برای ما تولید مشکلات بیشتر نماید. نظر باینکه این تقاضاها برای رفع احتیاجات جنگی و تقویت قوای متفقین است در اینصورت بدینجهت برای رفع هرگونه محصور بودن باید از قانون وام و اجازه استفاده شود در اینجایا آقای Kitching که نماینده وام و اجازه امریکا و وزیر مختار امریکا مذاکره شده لازم است انستام و جدیت فرمایند اقلاً اعتبار بیست و پنج میلیون دلار بابت وام و اجازه در دسترس ما بگذارند و در موقع محاسبه هرگاه روسها آنچه را از ما میخواهند وجه آنها بماند بماند داشته باشند البته دولت ایران وجه ما بخونه را بدولت امریکا میدهد والا این کمک از طرف دولت امریکا بایروسها منظور و محسوب شود.

۱۵۴۶
۱۱/۱۰/۱۳۰۲



علیرغم تمام وعده و وعیدهایی که متفقین در بجهت جنگ با آلمان نازی به ایران داده بودند، هر قدر که چهره جنگ در جبهه روسیه رنگ می‌باخت نیروهای متفقین در ایران خود را بی‌نیاز از همکاری‌های ایران دانسته و به همین نسبت بر فشار خود به دولت و ملت ایران می‌افزودند.

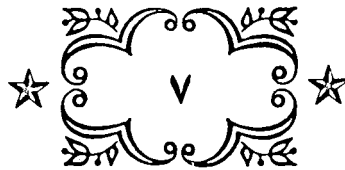
نتیجه اعمال آنها ایجاد قحطی در ایران و سقوط پول ایرانی بود تا جایی که نیروهای روس و انگلیس در ایران برای پرداخت هزینه‌های جاری خود با کسر وجه روبرو شدند. فرماندهان نیروهای انگلیسی و روسی در ایران مشکل خود را با سفرای روس و انگلیس مقیم تهران در میان گذاشتند و آندو قضیه را خیلی ساده تلقی کردند. در آن وقت نخست‌وزیر ایران کسی بود که برای نخست‌وزیری مجدد در حدود بیست سال انتظار کشیده بود: احمد قوام ملقب به قوام‌السلطنه.

«بولارد» و «اسمیرنوف» تصور می‌کردند که در این مورد می‌توانند با نخست‌وزیر ایران کنار بیایند. پس باهم به دیدار قوام

رفتند و به او چیزی در این حدود گفتند که - لطفاً دستور بفرمایید چند میلیون اسکناس ایرانی برای مصرف نیروهای متفقین چاپ بزنند! قوام به آنها گفت که چاپ اسکناس باید با اجازه مجلس صورت گیرد، و «بولارد» به قوام گفت از این بابت نگران مباش، مجلس با ماست... ولی مجلس با آنها نبود، با شاه بود. از این رو وقتی قوام تحت فشار «بولارد» و «اسمیرنوف» لایحه اجازه انتشار اسکناس را به مجلس برد با مخالفت شدید مجلس مواجه شد.

«سر ریدر بولارد» این بار شخصاً تقاضای شرفیابی کرد و به عرض رسانید که وی از جانب دولت متبوع خود و همچنین از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت امریکا باید اظهار کند که قوام مورد اعتماد آنهاست ولی با مجلس فعلی قادر به انجام دادن کاری نیست. وزیر مختار انگلیس آنگاه پیشنهاد انحلال مجلس را مطرح ساخت و با تکرار نام سه دولت بزرگ، انتظار داشت که شاه ایران ناچار به تسلیم شود، ولی شاه با لحن قاطعی پاسخ داد:

«این، من و ملت ایران هستیم که باید به دولتی اظهار اعتماد کنیم نه شما، و هر چند که با هم دوست و متحد هستیم ولی تنها من و ملت ایران می‌توانیم نسبت به انحلال مجلس تصمیم اتخاذ کنیم، و من اجازه نخواهم داد که بیگانگان در چنین امری به ما دستور بدهند.»



لایحه اجازه نشر اسکناس بین دولت و مجلس اختلاف افکنده بود، و روز ۱۷ آذر ۱۳۰۱ قرار بود مجلس درباره دولت تصمیم بگیرد، ولی در این روز مجلس تشکیل نشد.

صبح آن روز در جلو مجلس عده‌ای به هواخواهی قوام وعده‌ای دیگر بر ضد او دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات ابتدا از دادن شعار و سخنرانیهای موضعی و پراکنده تجاوز نمی کرد ولی دیری نپایید که دسته سومی به جمع تظاهرکنندگان پیوست و بلافاصله ابتکار عملیات را به دست گرفت.

این دسته سوم که عموماً از توده‌ای‌ها و توده نفتی‌ها، بودند طبق برنامه‌ای که در سفارت‌های روس و انگلیس تنظیم شده بود جمعیت تظاهرکننده را به قتل و غارت تشویق و تشجیع کردند و دامنه تظاهرات را از میدان بهارستان به سایر نقاط شهر تسری دادند. عصر آنروز سفیر روس و وزیر مختار انگلیس در حالیکه این بار وزیر مختار امریکا را نیز با خود یدک می کشیدند به ملاقات وزیر خارجه ایران رفتند و یک «پروتست» شدید به وزارت خارجه تسلیم

داشتند، به این مضمون که چون دولت ایران قادر نیست نظم پایتخت را حفظ کند و جان اتباع خارجی در تهران مورد مخاطره قرار گرفته است صبح فردا قشون متفقین تهران را اشغال خواهد کرد. متعاقب این پروتست «بولارد» از فرماندهی نیروی انگلیس در اراک و «اسمیرنوف» از فرماندهی نیروی شوروی در زنجان درخواست کردند که بدون فوت وقت نیروی کافی برای اشغال تهران اعزام دارند.

روز بعد قوای روس و انگلیس قبل از طلوع آفتاب به تهران رسیدند ولی نتوانستند از میدان جلالیه (که در آنوقت خارج از شهر قرار داشت) قدمی به جلو بردارند. زیرا عصر روز ۱۷ آذر که غائله تهران به نقطه اوج خود رسیده بود، پادشاه جوان، خود را ناچار از مداخله دید و به عنوان پادشاه و فرمانده کل قوا حالت فوق العاده در تهران اعلام کرد و یکی از امرای ارتش را به فرماندهی نظامی تهران گماشت و دیری نپایید که فرمانداری نظامی بر اوضاع مسلط شد... و متعاقب آن سفرای متفقین در تهران پیغامی از شاه دریافت داشتند، تقریباً به این مضمون که به شهر نیایید، ما خود بر اوضاع مسلط هستیم.



در لیست حقوق بگیران از بودجه سری اداره مستعمرات انگلیس نام جاسب فرزند خزعل نیز دیده می‌شد.

اداره مستعمرات انگلیس از میان فرزندان متعدد شیخ خزعل او را که کله پوک‌تر از دیگران به نظر می‌رسید دست چین و دست‌آموز کرده و در حوالی شهر بصره در عراق اسکان داده بود تا هرگاه منافع امپراطوری اقتضا کند پسر خزعل را به طرف ایران «کیش» بدهد.

در بهار سال ۲۰۲۰ اداره مستعمرات انگلیس گویا منافع امپراطوری را در حوزه نفتی خوزستان در مخاطره می‌دید یا در صدد تحصیل امتیازات تازه‌ای در ایران بود کسه با یک مقدمه‌چینی ماهرانه جاسب فرزند خزعل را از بصره به خرمشهر اعزام داشت. به این معنی که ابتدا به چند تن از سران عشایر ایذه و جانکی که آنها نیز سر در توبره اداره مستعمرات داشتند تعلیم داده شد که به منطقه نفتی مسجدسلیمان دستبردهایی بزنند. آنگاه به تقاضای مقامات شرکت نفت تمام افسراد پادگان لشگر خوزستان برای مقابله با شورشیان به بخش ایذه و مسجدسلیمان اعزام شدند و در همین موقع به گوش

جاسب خوانده شد که درخوزستان برای اعاده حکومت خانواده خزعل،
مقتضی موجود است و موانع مفقود!

شیخ جاسب بی‌درنگ به همراه عده‌ای اعراب مسلح به
ایران تاخت و در قلعه معروف به قاجاریه در نزدیکی خرمشهر منزل
کرد و بلافاصله دعوتنامه‌ای برای کلیه مشایخ طوایف کعب و
بنی‌طرف به وسیله پیک‌های مخصوص ارسال داشت، به این مضمون:
«به مبارکی و میمنت ورود خود را به قاجاریه اعلام و ابلاغ
می‌نماید، منظور اتفاق کلمه عربی و تشریک مساعی با دولت
معظم بریتانیاست که قطعه عربستان را بر اثر شهامت وفداکاری
استخلاص بخشوده این مرام را به همت خود تایید و انجام
دهید».

وقتی خبر غائله شیخ جاسب به تهران رسید «سر ریدر بولارد»
شاید انتظار داشت که او را واسطه قرار دهند و او از بابت حق
دلالتی از پادشاه ایران و دولت او امتیازاتی بگیرد. به همین جهت
بود که نخست‌وزیر وقت (علی سهیلی، که پس از سقوط قوام مجدداً
به نخست‌وزیری رسیده بود) خبر غائله جاسب را اول بار از «یک
منبع انگلیسی» دریافت داشته بود.

نخست‌وزیر مطمئن بود که غائله جاسب «ریشه انگلیسی»
دارد و معتقد بود که این غائله را باید از طریق خود انگلیسیها به
نحوی حل کرد ولی وقتی عقیده‌اش را به شاه عرض کرد، شاه جوان
نظر او را نپسندید و اظهار داشت:

«ما احتیاج به قیم نداریم. به استاندار خوزستان دستور بدهید
که با کمک فرمانده لشکر اقدام فوری و قاطع در رفع این غائله

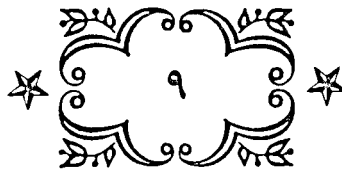
به عمل آورد. به آنها بگویید اگر لازم باشد قوای کمکی به
خوزستان اعزام خواهیم داشت، حتی اگر به قیمت نابودی
چاههای نفت تمام بشود.»

این تهدید اثر فوری بخشید و چند روز بعد شیخ جاسب بساط
خود را برچید و همانطور که بی خبر آمده بود، بی خبر رفت و رفع
زحمت کرد.

شماره کتاب				نوع ۳۶۵
.....		وزارت پست و تلگراف		۱۳۲۴ - ۲/۲۳
شماره پستی		عدد کلمات	تاریخ اصل	تاریخ وصول
.....				روز ماه
شماره تلگراف		توضیحات		نام گیرنده
.....				۲/۲۳

با استعلام از مدیر جناب عالی ملاحظه فرمائید قصه خندان پنج خط است
 چیست چه بهای دارد آیا تسعیر یا غیر تسعیر بخانهای مراجعه کرده باشد
 دور خود چند نفر جمع کرده از چه طوائفی تشکیل شده نظرات سایر طوائف
 ما و چیست قمار نظر می دارد آن ماهیه چه نژاد است و سایر عملیات
 و جدولی و قلع نمیدارند دارند یا نه نظر جناب عالی چیست و از چه
 راه باید داشت و غیره که منظم به تعصیر از چه طایفه است و نظر میانی که دارد

اطلاعات خاصه اعلام گشت



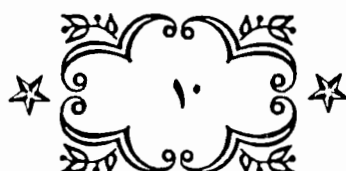
با آنکه بین ایران و متفقین پیمان اتحاد به امضاء رسیده بود
مأموران سیاسی متفقین که قدرت نظامی سربازان اشغالگر را در پشت
سر داشتند بهیچوجه حاضر نبودند که ایران را به چشم یک متحد نگاه
کنند. آنها هر روز از دولت ایران تقاضایی داشتند و دولت هر
تقاضایی را که به اکراه قبول می کرد با تقاضاها و توقعات تازه ای
مواجه می شد .

تقاضای بازداشت گروهی از شخصیت های ایرانی به اتهام
واهی همکاری با آلمان نازی، از مواردی بود که دولت ایران به
سادگی زیر بار انجام دادن آن نرفت ولی سرانجام در زیر فشار سفارتین
انگلیس و شوروی تن به این خفت داد .

بازداشت شدگان بالغ بر ۱۸۰ نفر از طبقه رجال سیاسی،
کارمندان عالی رتبه، روزنامه نگاران، مالکین، امراء و افسران ارتش
و شهربانی، مهندسين و کارمندان و افسران انتظامی وزارت راه و
راه آهن دولتی ایران بودند که در میان آنها چندتن از طبقه نسوان نیز
وجود داشتند، حتی یک مادر که ناچار شد طفل شیرخوارش را با خود

به زندان متفقین ببرد.

این عده چند ماه به حالت بلاتکلیف در بازداشتگاههای متفقین به سر بردند و چون مأموران انگلیسی و روسی با همه تلاشی که کردند نتوانسته بودند علیه آنها مدرک محکمه‌پسندی گردآوری کنند هر روز به بهانه‌ای بازجویی و محاکمه را به تعویق می‌انداختند. تا آنکه به پایمردی پادشاه، متفقین حاضر شدند که با حضور نمایندگان قضایی ایران از بازداشت شدگان ایرانی بازجویی کنند. بازجویی از بازداشت شدگان هرگز به محاکمه نیانجامید چون متفقین نتوانسته بودند کوچکترین برگه‌ای که دال بر همکاری آنها با آلمان نازی باشد به دست آورند. در نتیجه بیشتر بازداشت شدگان پس از بازجویی آزاد شدند ولی تعدادی از آنها تا پایان جنگ اروپا و حتی تا خاتمه جنگ ژاپن در بازداشتگاههای متفقین باقی ماندند.



دولت شاهنشاهی ایران بلافاصله پس از آنکه نیروهای محور و متفقین در دومین جنگ بزرگ جهانی درگیر شده بودند، رسماً و علناً اعلام بی‌طرفی کرده بود و حتی پس از اشغال ایران به وسیله یکی از طرفین محاربین، سعی در حفظ حالت بی‌طرفی می‌داشت. ولی آلمان هیتلری که می‌دید جبهه روسیه به واسطه سلاحهای جنگی که از طریق ایران حمل می‌شود به مخاطره افتاده است برای آنکه ایران را از ادامه همکاری با متفقین منصرف سازد جنگ تبلیغاتی شدیدی علیه شاه ایران آغاز کرده و برای تضعیف روحیه ملت ایران در بخش فارسی رادیو برلن مطالب تحریک‌آمیزی پخش می‌کرد.

آلمانی‌ها حتی به این هم اکتفا نکرده و با اعزام جاسوسها و مأموران مخفی در بین جمعی از عشایر جنوب ایران آنها را به قیام علیه دولت مرکزی برانگیخته و برای تخریب راه‌آهن و انهدام سایر خطوط مواصلاتی ایران توطئه‌هایی ترتیب داده بودند.

سعی در حفظ حالت بی‌طرفی در آن موقعیت حساس، نوعی بلا تکلیفی ایجاد کرده بود و دولت در مقابل طرفین محاربین واقعاً

تکلیف خود را نمی‌دانست. سیاست «کجدار و مریز» و رویه «الخیر فی ماوقع» که دولت در آن ایام بحرانی اتخاذ کرده بود بهیچوجه با روحیه و طرز تفکر پادشاه جوان سازگاری نداشت.

در ساعت ۹ و ۳۴ دقیقه بامداد روز پنجشنبه ۱۷ شهریور ۲۵۰۲ برابر با ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ فرمان اعلام حالت مخاصمه بین دولت ایران و دولت آلمان از طرف شاه صادر شد و بموجب آن دولت ایران به دولت آلمان اعلان جنگ داد.

پس از صدور فرمان ملوکانه کشور ایران رسماً در صف کشورهای متفق در جنگ دوم جهانی درآمد، و رؤسای سه کشور بزرگ با مخابره تلگرافهایی - به این شرح - تصمیم مهم و تاریخی شاه ایران را مورد ستایش قرار دادند:

جرج ششم پادشاه انگلستان:

«اظهارات اعلیحضرت مبنی بر ادامه تشیید معاضدت و همکاری درنبرد بر علیه دشمن مشترك ما موجب خشنودی و اطمینان خاطر است....»
فرانکلین روزولت رئیس جمهوری امریکا:

«اطمینانی که ابراز شده است دائر بر اینکه با الحاق به اعلامیه ملل متحد، کشور شاهنشاهی به قوت همکاری خود در راه نیل به مقصود مشترك خواهد افزود موجب مسرت فوق العاده مردم ملل متحد که به منظور شکست قطعی هیتلریسم کلیه منابع خود را به میان گذاشته‌اند، گردید....»

کالنین صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی:

«خوشوقتم از اینکه به نوبه خود می‌توانم الحاق ایران را به اعلامیه ملل متحد تهنیت بگویم. موقع را مغتنم می‌شمارم که بهترین آرزوهای خود را به شخص اعلیحضرت و ملت دوست ایران ابراز دارم....»

کیهان

شماره ۴ شنبه ۲۳ شهریور ماه ۱۳۳۲

دبیر: حاجید مشیرنگار مخبر: گزاری انگلیسی

با اعلیحضرت پادشاه ایران

اعلیحضرت عقیده داشتند که در ژانویه ۱۹۴۲ به آلمان اعلان جنگ داده شود - کنگ ایران به پیروزی متفقین - فرمایشات اعلیحضرت راجع بمقاصد ایران بعد از جنگ

منظور شرکت مؤثر در جنگ باشد ایران از سال ۱۹۴۲ با آلمان در حقیقت در حال جنگ بوده است ما در پیروزیهای دوستانه که امروز نصیب نیروی شوروی میگردد سهم داریم زیرا ما برای فرستادن اسلحه به روسیه شوروی از هیچگونه کمک دریغ نکردیم - ایران همواره تا سرحد امکان به متفقین کمک کرده است و اکنون هم ما به آلمان اعلان جنگ داده ایم و بین داریم که دولت وادش ما را در رسیدن به پیروزی کمک خواهند کرد -

ما امید داریم که این اعلان جنگ مناسبات ما را با انگلیس و سایر دولت های متفق روشن خواهد کرد زیرا این روشنی مناسبات بتفصیل همه تمام خواهد شد -

هنگامیکه من از پادشاه پرسیدم مقاصد ایران پس از پایان جنگ چیست اعلیحضرت چنین پاسخ دادند -

ما در هیچ اجنبی بدریوزه نیرویم آنچه که ما میخواهیم آنست حتی که از لحاظ سیاسی و اقتصادی با میرسد بنا داده شود -

مادهای، ارضی جدیدی نداریم فقط توقع داریم که تصدیق شود ما متفقین را در رسیدن به پیروزی کمک کرده ایم و انتظار داریم که در جامعه ملتها برای ما بمنزله عضو مفید و سودمندی مقام شایسته ای تعیین گردد

اعلیحضرت معتمد رضا شاه آنگاه فرمودند که حاکم ایران از لحاظ خردی از ۵۰ سال پیش مانده نداشته است لکن ایران نیز مانند سایر کشورهای خاور میانه برای مبارزه بر علیه تودم اسکاس که ناشی از گریز شکرهای زندگی است نیاز به برش مواد ضروری دارد امیدواریم اکنون که ایتالیا تسلیم شده است این مواد برای ما فرستاده شود

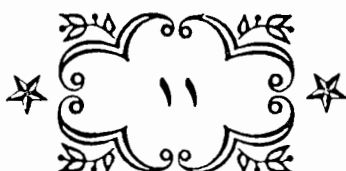
جان وایس خبرنگار معروف روسی در تهران چنین اطلاع میدهد: اعلیحضرت معتمد رضا شاه پهلوی که بیست و چهارمین مرحله زندگی را می پیمایند پس از اعلان جنگ ایران با آلمان برای نخستین بار مرا باور داده و چنین فرمودند:

عقیده شخصی من بر آنست که جنگ در حقیقت جریان رسیده است - در جنگ گذشته هسکسبکه جبهه سالونیک فرو ریخت متفقین جنگ را بردند و در جنگ کنونی نیز ممکن است با غلای شدمت جبهه بالکن شده موفقیت را در آغوش بکشند - اعلیحضرت شاه ایران است بسی چنین فرمودند

بر طبق خبری که من رسیده است اوضاع آلمان که از یکسال پیش رو به وخامت نهاده بود اینک فوق العاده دشوار شده است - از لحاظ لشکری اوضاع آلمان بسیار ضعیف است و متفقین در هر جا که بخواهند می توانند حمله کنند و حال آنکه آلمانها تنها میتوانستند با احضار نیرو از نقاط دیگر بدوین بردارند - من شخصاً در ماه ژانویه ۱۹۴۲ که پیمان اتحاد ایران و انگلیس و شوروی امضا گردید درین اعلان جنگ به آلمان بودم و میخواستیم که ایران در دفعه آزادی سهم بسزائی داشته باشد - لکن نظر به علل گامی وزیران من بر آن بودند که هنوز اوضاع برای شرکت ایران در جنگ مساعد نیست - آنگاه آلمانها دو ایران

چنین باز پیاده کرده و با استقرار مراکز جاسوسی و افه - جاسوسی کوشیدند که قدرت دولت مرا بکنند و بالاخره پس از مشورت با دولتهای انگلیس و امریکا و شوروی دولت من با اعلان اعلان جنگ داد -

برخی از روزنامه ها که من هم با آنها همکاری داشته ام عقیده دارند که تصمیم ما اندکی غیرگرفته شده است لکن هرگاه



آن روز جمعه، رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی پس از یک هفته کار در خانه‌اش استراحت کرده بود که تلفن زنگ کشید. در آن سوی تلفن «سر ریدر بولارد» بود که از رئیس تشریفات می‌پرسید :

- آیا امروز با وجود تعطیل ممکن است به اعلیحضرت مراجعه ، و تقاضایی کرد .

رئیس تشریفات پاسخ داد:

- اعلیحضرت همایونی در مردآباد (شاهدشت) تشریف دارند، اما برای امر فوری می‌توان شرفیاب شد.

«بولارد» گفت :

- اشخاص بسیار مهمی از طریق جنوب عازم تهران هستند ، خوب است امر همایونی صادر شود که قطار سلطنتی را در اختیار آنها بگذارند.

رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی از اقدام فوری غفلت نورزید ولی به دلائل امنیتی مسافران عالیمقام ترجیح دادند که با هواپیما

به تهران بیایند، تا کنفرانس سران سه دولت بزرگ را در تهران تشکیل بدهند.

ساعد مراغه‌ای که به هنگام انعقاد کنفرانس تهران وزارت امور خارجه ایران را به عهده داشت سالها بعد در خاطرات خود نوشت: «در هفتم آذر ۱۳۲۲ که روزولت رئیس جمهوری امریکا - استالین نخست‌وزیر شوروی و چرچیل نخست‌وزیر انگلیس وارد تهران شدند تا کنفرانس سه‌جانبه خود را تشکیل داده و به بررسی وضع جبهه‌های جنگ در شرق و غرب بپردازند، هیچکدام به ملاقات شاهنشاه ایران که در واقع صاحبخانه محسوب میشدند نیامدند... بامداد روز سه‌شنبه به اتفاق سهیلی (نخست‌وزیر) شرفیابی حاصل کردیم. شاهنشاه روی پرستیز ایران و حفظ حیثیت و اعتبار ایران و ایرانی نمی‌خواستند به ملاقات سران سه دولت بروند و البته این تصمیم شاهانه کمال مطلوب بود ولی من (ساعد) موقعیت آن ایام ایران را از نظر سیاسی مورد توجه قرار می‌دادم و بررسی من به اینجا رسیده بود که اگر آنها رعایت اصول را نمی‌کنند و بعید هم نبود که روی القائنات «سریدر بولارد» اصل مهمی را فراموش کرده و دیدار از صاحبخانه را به‌خاطر نمی‌آوردند رئیس مملکت ما باید اغماض نمایند و شخصاً به دیدار آنها بروند و با یک یک آنها بطور جداگانه ملاقات به عمل آورند.

عرض کردم اعلیحضرت علاوه بر مقام سلطنت و ریاست فائقه بر مملکت، سرباز هم می‌باشند و اعلیحضرت همایونی به همین دلیل که خود را سرباز هم می‌دانند و به‌خاطر حفظ و بقای ایران حاضرند به‌صورت سرباز لباس رزم بر تن

نمایند و از حدود و ثغور ایران دفاع کنند، در اینصورت ملاقات با آنها را جزو وظیفه میهنی و سربازی خود بدانند. بلافاصله فرمودند موافقم و آماده می‌باشم.

همان روز وقت ملاقات گرفتیم و من و علی سهیلی نخست‌وزیر و حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی و سرلشگر اسمعیل شفائی آجودان مخصوص اعلیحضرت همایونی در التزام رکاب ملوکانه قرار گرفته و به طرف باغ شهری سفارت کبرای شوروی روانه شدیم.

طبق برنامه‌ای که تدوین شده بود ساعت ۱۲ ظهر نخست شاهنشاه با پرزیدنت روزولت ملاقات نموده و پس از مذاکره و انجام خداحافظی از رئیس‌جمهوری امریکا به طرف محل اقامت چرچیل که در عمارت اصلی و مرکزی باغ سفارت کبرای شوروی و به فاصله چند اتاق از اتاق مسکونی روزولت قرار داشت عزیمت فرمودند... چرچیل که لباس نظامی در تن داشت در راهرو به استقبال اعلیحضرت همایونی آمده بود... چند دقیقه بعد، از چرچیل خداحافظی به عمل آمد و شاهنشاه برای ملاقات با استالین که در یکی از ساختمان‌های کوچک و فرعی باغ سفارت شوروی، اقامت داشت به طرف آن ساختمان هدایت شدند ولی استالین پیغام فرستاد میل ندارد به شاهنشاه زحمت بدهد، خود او به دیدار شاهنشاه خواهد آمد... و البته روز بعد استالین به اتفاق مولوتف کمیسر امور خارجه شوروی و ماکسیموف کاردار سفارت کبرای شوروی در تهران که در غیاب سفیر کبیر شوروی امور سفارت را اداره می‌کرد بدون اطلاع قبلی و بطور سر زده در کاخ مرمر از شاهنشاه بازدید

نمودند....»*

تشکیل کنفرانس سران سه دولت بزرگ در تهران شانس دیگری برای ایران و فرصت تازه‌ای برای شاه ایران بود که به پیمان اتحاد با متفقین اعتباری بیشتر ببخشد و ضمانت اجرایی آنرا از سطح نمایندگان سیاسی متفقین در تهران به سطح سران دولتهای متفق ارتقاء بدهد و از سران سه دولت بزرگ نیز برای حفظ حرمت ملت ایران و بقای استقلال کشور ایران سند رسمی بگیرد.

روزولت - چرچیل - استالین در اعلامیه مورخ اول دسامبر ۱۹۴۳ (۹ آذر ۲۵۰۲) با تصدیق به کمکهای شایان وفداکاریهایی که ملت و دولت ایران به متفقین کرده‌اند ایران را پل پیروزی خوانده و بار دیگر حفظ استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و همچنین رفع حوائج اقتصادی ایران را تضمین کردند(**)(***) .

* سالنامه دنیا ، شماره ۲۳ - ص ۴۵

*** «... مساعی خستگی ناپذیر شاهنشاه منجر به آن شد که از سوی میهمانان ایران اعلامیه‌ای به دلخواه ایران صادر و تعهدات ایشان یک‌باردیگر تأیید گردد . این اعلامیه پس از پایان جنگ ، و مخصوصاً در دوران تلخ ستیزه‌جویی استالین در مورد آذربایجان ، به صورت تکیه‌گاه سیاست ایران درآمد» .

رامش سنگوی ، رهبران قرن بیستم ، کتاب اول ، ص ۱۱۰
*** «... اعلیحضرت شاه ایران ضمن مصاحبه با خبرگزاری تلگراف مقیم تهران مسرت خود را از نتیجه کنفرانس تهران در قسمت مربوط به ایران اظهار فرمودند . از آن جمله اعلیحضرت چنین فرمودند : « در اعلامیه تهران آنچه را که ایران می‌خواست تصریح شده بود و معنای حقیقی دموکراسی متفقین را کشف کرده است . اعلامیه تهران مسلم داشت که متفقین آنچه را که وعده داده‌اند عمل می‌کنند و به آن ایمان دارند» .

دیلی تلگراف ، چاپ لندن ، ۷ دسامبر ۱۹۴۳



مجید آهی سفیر ایران در مسکو در دفتر کار خود نشسته بود که معاون کمیسر امور خارجه شوروی «سی. ای. کافتارادزه» بر او وارد شد.

سفیر ایران پس از تعارفات معموله، قصد معاون وزارت خارجه شوروی را از آن ملاقات غیرمنتظره جویا شد. «کافتارادزه» به خونسردی پاسخ داد:

- میل دارم به ایران بروم.

سفیر قصد او را از مسافرت به ایران سؤال کرد و او به خونسردی فقط یک کلمه گفت:

- گردش!

سفیر پرسید:

- آیا در این سفر تنها هستید؟

«کافتارادزه» با بی‌اعتنایی شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت:

- نمیدانم!

و پیش از آنکه سفیر ایران مجال طرح سؤال دیگری پیدا کند

روز سه شنبه سیام نوامبر ۱۹۴۳ - تهران

ساعت ۱۲ ظهر

محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران از رئیس جمهوری
ملاقات کرد . نخست وزیر (آقای سهیلی) و وزیر خارجه
(آقای ساعد) و وزیر دربار (آقای حسین علا) در معیت
شاهنشاه بودند .

روز چهارشنبه اول دسامبر ۱۹۴۳ - تهران

ساعت ۳-۱۰ بعد از ظهر

يك پيمان سه جانبه (بين امريكا و انگليس و روس) بمنظور
تضمين تماميت ارضي و حاكميت و استقلال سياسي ايران امروز
در تهران به امضای پرزیدنت روزولت و چرچیل و مارشال
استالین رسید .

سفارت ایران را ترک گفت .

مجید آهی بلافاصله جریان آن ملاقات را به ساعد مراغه‌ای نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه اطلاع داد و از او کسب تکلیف کرد، و ساعد که می‌دید مخالفت یا موافقت او تغییری در اصل موضوع نمی‌دهد و میسیون شوروی به‌رحال به ایران خواهد آمد به سفیر ایران در مسکو دستور داد که هرگاه مقامات شوروی به ایران وارد شوند با نهایت گرمی از آنها پذیرایی خواهد شد.

چند روز بعد «کافتارادزه» در رأس هیئتی از کارشناسان نفتی و اقتصادی به ایران وارد شد و پس از چند روزگردش در مناطق شمالی به ملاقات نخست‌وزیر رفت.

ساعد که تصور می‌کرد- یا تجا‌هل می‌کرد- که کار «کافتارادزه» در ایران تمام شده است به زبان دیپلوماسی متوسل شد و به او گفت :
- امیدوارم در مدت اقامت در ایران به شما و همراهان خوش گذشته باشد!

«کافتارادزه» از سر شیطننت پاسخ داد:

- کار ما در ایران، تازه شروع شده است!

معاون وزارت خارجه شوروی آنگاه نامه‌ای به ساعد تسلیم داشت و گفت :

- این، پیشنهادی است از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به دولت ایران....

و قبل از آنکه به نخست‌وزیر ایران مجال بدهد که پیشنهاد را بخواند، اضافه کرد:

- شما اینک دو راه دارید، یا اینکه این پیشنهاد را صراحتاً رد کنید و یا اینکه قبول کنید.

پیشنهاد حاکی بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی در نظر دارد امتیاز نفت نواحی آذربایجان شمالی و گیلان و مازندران و قسمتی از ناحیه سمنان و چند ناحیه از خراسان شمالی و شمال قوچان را تحصیل کند، و «کافتارادزه» آنچنان به قبول این پیشنهاد از طرف ساعد مطمئن بود که پیش از آنکه منتظر دریافت پاسخ باشد شرایط انجام معامله و مزایایی را که این معامله برای مملکت ایران خواهد داشت مفصلاً برشمرد، و چون هنوز رئیس دولت ایران را در پاسخ به آن پیشنهاد مردد یافت، با لحن عتاب‌آمیزی پرسید:

- بالاخره چه جواب می‌دهید، بله یا نه؟

ساعد باز هم به زبان دیپلوماسی متوسل شد و به خونسردی

پاسخ داد:

- نه بله و نه، نه!

- یعنی چه؟

«کافتارادزه» پرسید، و از ساعد پاسخ شنید:

- من رئیس دولت هستم، نه رئیس مملکت.

* * *

پیش از میسیون «کافتارادزه» نمایندگان شرکت انگلیسی «شل» و همچنین نمایندگان شرکتهای امریکایی «استاندارد و اکیوم» و «سینگلر» برای تحصیل امتیاز نفت بلوچستان به ایران آمده بودند و در آن موقع که ایران دچار مشکلات اقتصادی بود قصد داشتند منابع نفتی ایران را به ثمن بخش صاحب شوند. به این ترتیب با اضافه شدن

میسون نفتی روسی به میسون نفتی انگلیسی و امریکایی در تهران ، گل بود به سبزه نیز آراسته شد!

دولت ایران تا آن موقع به هیچیک از دلالهای نفتی «نه» نگفته و جواب مثبت هم نداده بود و پاسخ قطعی به همه درخواستها را به «مطالعه بیشتر» موکول ساخته بود ولی وقتی «کافتارادزه» با آن سماجت امتیاز نفت منطقه وسیعی از ایران را مطالبه کرد به امر ملوکانه، دولت صراحتاً اعلام داشت: «مادام که نیروهای خارجی در کشور هستند تحت هیچ شرایطی به هیچ دولت و هیچ کمپانی امتیاز نفت داده نخواهد شد.»

پس از اعلام سیاست نفتی دولت ایران ، نمایندگان کمپانیهای نفتی انگلیسی و امریکایی خواه ناخواه چمدانهای خود را بستند و از ایران رفتند ولی «کافتارادزه» در ایران باقی ماند و با استعانت حزب توده جنگ تبلیغاتی شدیدی علیه دولت ساعد سازمان داد، و پس از سقوط دولت ساعد که سهام السلطان بیات بنا به تمایل مجلس تشکیل کابینه داد به امید آنکه دولت جدید با او کنار بیاید از جای خود تکان نخورد.

در این موقع شاه در یک مصاحبه مطبوعاتی صریحاً اعلام داشت که ایران در شرایط «فورس ماژور» حتی حاضر به مذاکره درباره نفت نخواهد شد... و «کافتارادزه» با دستی خالی و دلی پر، به مسکو بازگشت.

۲۱

شماره فی ۵۷۹



تاریخ ۱۹ اسفند ماه ۱۳۲۳

مشارت: شاهنشاهی ایران
بشاد

پیوست
موضوع:

اعضای ارات انجمن حضرت هدایت شاهنشاهی

وزارت امور خارجه

۱۰ ۲۴/۱/۷

نویسنده: اختیار چاپ بند اند در شماره ۱۱ اسفند ماه جاری نقل
از لند و منویسند - انجمن حضرت هدایت شاهنشاهی بخیرنگار روزنامه
ایرانیست، استانی لار در تهران شرحی در باره سیاست ایران نسبت
به سرگزیه مذاکراتی که در آینده راجع به ثروت کانیهای کشور بمصلوب
اعضای انجمن فرموده اند خلاصه سیاست ایران در خارج کشور در این
است که اقدام به سرگزیه مذاکرات و ایجاد ثباتی در باب اعطای حقوق
به اهل تجارت اقتصاد در بازار گاتی نشود تا امری که کلیه قریب بیسگانه
خانه، ایران را متوجه کنند و نباید مشکلاتی و مزاحمی در راه رفاه اقتصاد
کشور نماید گرد و نباید استقلال کشور طبق نصوحات کنفرانس تهران

مال ۱۳۲۳ انقوت شماره ۵

وزارت



وزارت امور خارجه
تاریخ ۱۳۲۳/۱/۲۴
شماره ۵۷۹

۲۴۴۸
۲۴/۱/۲۵
وزارت امور خارجه



راننده اتومبیل شماره یک نخست‌وزیری وقتی چشمش به نخست‌وزیر افتاد که یکه و تنها به طرف در خروجی مجلس قدم برمی‌دارد به چالاکی از اتومبیل پیاده شد، در سمت راست اتومبیل را باز کرد، کلاهش را به علامت احترام از سر برداشت و منتظر ماند تا نخست‌وزیر سوار اتومبیل نخست‌وزیری بشود. ولی نخست‌وزیر وقتی به چند قدمی اتومبیل رسید نگاه تلخی به راننده نخست‌وزیری افکند و با اشاره دست به او حالی کرد که میل ندارد سوار اتومبیل نخست‌وزیری بشود، و آنگاه پای پیاده راه خانه‌اش را در پیش گرفت.

ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) آن‌روز صبح که به مجلس می‌رفت ۶۴ رأی موافق در کیسه داشت ولی در مجلس وقتی نسبت به برنامه دولت او اعلام رأی شد نتوانسته بود بیش از ۲۰ رأی موافق به دست آورد.

پیش از او، دولت سهام‌السلطان بیات و پیش از دولت بیات دولتهای دیگر نیز در حالیکه به موقعیت خود در مجلس اطمینان

داشتند بطور غیر منتظره‌ای سقوط کرده بودند ولی تا آنروز سابقه نداشت که یک دولت ، دولت مورد اعتماد مجلس ، پیش از آنکه برنامه‌اش را از تصویب بگذراند و رسماً شروع بکار کند با رأی عدم اعتماد مجلس مواجه شود .

در فاصله زمانی که مجلس به حکیم‌الملک رأی اعتماد ، و آنگاه رأی عدم اعتماد داده بود حکیم‌الملک تنها کاری که کرده بود انتخاب وزراء ، و بزعم مجلسیان ، تنها جرمی که مرتکب شده بود انتخاب وزراء بود ، زیرا در انتخاب وزراء نظر کارگردانان مجلس را رعایت نکرده بود .

عصر آنروز وقتی حکیم‌الملک به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شد و جریان مجلس را بعرض رسانید : «اعلیحضرت سخت تعجب کردند ، و به فکر فرو رفتند»*

* نقل قول از حکیم‌الملک



آن روز وقتی نخست‌وزیر سالخورده به همراه اعضای کابینه قدم به تالار جلسه علنی مجلس گذاشت تعداد قابل ملاحظه‌ای از نمایندگان مجلس یکی پس از دیگری از جا برخاستند. ابتدا تصور می‌شد که نمایندگان به احترام ریش‌سفید نخست‌وزیر، خرق عادت و سنت‌شکنی کرده‌اند ولی آنها که از جای خود برخاسته بودند چند لحظه نگاه تند و جستجوگر خود را به صف هیئت وزیران دوختند و چون از دوستان خود کسی را در آن صف نیافتند متفقاً جلسه علنی را ترک گفتند و دست به «اویسترکسیون» زدند.

بهانه ظاهری آنها این بود که دولت در مجلس اکثریت کافی ندارد ولی واقعیت امر چیز دیگر بود. واقعیت این بود که محسن صدر (صدرالاشراف) نیز مانند سلف خود حکیم‌الملک نتوانسته بود از ترکیب هیئت وزیران معجونی درست کند که به مذاق همه نمایندگان مجلس خوش بیاید!

اگر حکیم‌الملک لااقل این مجال را پیدا کرده بود که برنامه دولتش را در مجلس مطرح سازد، صدرالاشراف حتی مجال این کار

را هم پیدا نکرده بود و هر روز که برای طرح برنامه دولت و معرفی هیئت وزیران به مجلس می‌رفت با قهر و غضب نمایندگان مواجه می‌شد و دست از پا درازتر به کاخ نخست‌وزیری باز می‌گشت .

در آن موقع به واسطه تهی بودن خزانه مملکت و همچنین به واسطه آنکه مجلس میل داشت که همواره ریش دولت را درگرو خود داشته باشد بودجه مملکت به صورت یک دوازدهم ، و یا خیلی که همت می‌کردند و منت می‌گذاشتند به صورت دو دوازدهم به تصویب می‌رسید و چون با ادامه «اوبسترکسیون» نمایندگان اقلیت ، پرداخت حقوق کارمندان دولت که در نقاط دور و نزدیک کشور به کار اشتغال داشتند به عهده تعویق افتاده و اکثراً دچار عسرت و تنگدستی شده بودند نمایندگان اکثریت از نمایندگان اقلیت درخواست کردند که در مجلس حضور پیدا کنند و لاقلاً بودجه یک دوازدهم را به تصویب رسانند ولی اقلیت کناره‌گیری دولت را شرط حضور در مجلس و تصویب بودجه یک دوازدهم قرار داده بود .

در اینجا شاه بنا به مصالح مملکت ، خود را ناگزیر از آن دید که در کار مجلس و مجلسیان پادریسانی کند. پس شش نفر از نمایندگان اکثریت و چهار نفر از نمایندگان اقلیت به دربار احضار شدند :

«... در اینوقت شاهنشاه از پیش‌آمد اخیر و اختلاف بین دستجات اکثریت و اقلیت که موجب تعویق امور و ادامه بی‌تکلیفی شده شرحی بیان داشتند و امر به رفع اختلاف نموده و ضمناً فرمودند : انتخاب نخست وزیر با من است و پس از انتخاب نخست‌وزیر از طرف من ، ایشان در انتخاب وزیران آزادند و هر کس را صلاح بدانند باید انتخاب کنند و قوه مقننه مطابق قانون نبایستی در کارهای قوه مجریه دخالت

نماید، و اگر من قبلاً تمایل مجلس را به وسیله رئیس مجلس می‌خواستم برای این بود که نخست‌وزیری انتخاب کنم که بتواند با مجلس کار کند، و شاید هم در آینده از این عمل صرف‌نظر کنم*».

پس از این جلسه اقلیت حاضر شد که از «اوبسترکسیون» دست بکشد و به نخست‌وزیر مجال بدهد که اعضای کابینه‌اش را به مجلس معرفی کند. به این ترتیب جلسه علنی مجلس بعد از چهل روز تعطیل با حضور نمایندگان اکثریت و اقلیت تشکیل شد و پس از طرح برنامه دولت و معرفی اعضای کابینه اخذ رأی به عمل آمد و مجلس با ۶۹ رأی موافق در مقابل ۴ رأی مخالف به دولت صدرا لاشراف رأی اعتماد داد. با اینهمه، اقلیت از کارشکنی در کار دولت و مملکت دست برنداشت، و چون در این موقع تعدادی از افسران به اغوای حزب توده از ارتش فرار کرده بودند و دولت از این‌رو کار را بر حزب توده سخت گرفته بود بخصوص اعضای فراکسیون پارلمانی حزب توده به «مبارزه بی‌امان» و «آشتی‌ناپذیر» خود با دولت ادامه دادند**.

صدرا لاشراف که قسمت عمده این تحریکات و مخالفتها را زیر سر «ماکسیموف» سفیر جدید شوروی در تهران می‌دانست مستقیماً

* نادر آراسته عضو کابینه صدرا لاشراف، سالنامه دنیا، شماره ۲۹،

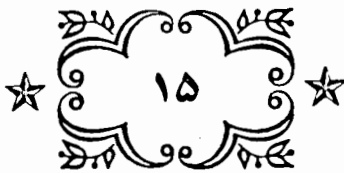
ص ۶۹

** حزب توده در انتخابات دوره چهاردهم موفق شده بود از نقاطی که تحت اشغال سربازان شوروی بودند نه‌نماینده به مجلس بفرستد، که اعتبارنامه یکی از ایشان (میرجعفر پیشه‌وری) به علت عدم صلاحیت سیاسی و اخلاقی در مجلس رد شد.

شرح مبسوطی به وزارت خارجه شوروی نوشت و «ماکسیموف» را به سوءتدبیر متهم ساخت ، و چند روز بعد جوابی در چند کلمه از وزارت خارجه شوروی به این مضمون دریافت داشت : «دولت شوروی تشخیصات سفیر خود را در ایران صحیح می داند .»

صدرالاشراف که به این ترتیب خود را قادر به ادامه کار نمی دید فقط سه ماه پس از آنکه موفق به اخذ رأی اعتماد از مجلس شده بود در حالیکه هنوز در مجلس اکثریت داشت ناگزیر به کناره گیری شد .

پس از استعفای صدرالاشراف مجلس بار دیگر نسبت به حکیم الملک ابراز تمایل کرد ولی حکیم الملک که خاطره خوشی از مجلس و مجلسیان نداشت ابتدا حاضر به قبول مسئولیت نبود و موقعی حاضر شد مسئولیت قبول کند که وزیر دربار به او اطمینان داد اگر باز هم مجلس با او کج تابی کند ، مورد حمایت قرار خواهد گرفت .



شکست آلمان در جبهه روسیه ، شکست قطعی او را در کلیه جبهه‌ها در پی داشت . ایران که به تصدیق سران سه دولت بزرگ ، پل پیروزی متفقین در جبهه روسیه محسوب می‌شد این حق را برای خود قائل بود که بلافاصله پس از تسلیم آلمان ، مدلول پیمان اتحاد و اعلامیه کنفرانس تهران را به یاد متفقین خود بیاورد و از نیروهای آنها در ایران بخواهد که زحمت خود را کم کنند - گرچه هنوز ژاپن با متفقین می‌جنگید .

شاه ایران که در آن روزها از مداخلات نمایندگان سیاسی روس و انگلیسی خاطر آزرده داشت آنها را کمتر به حضور می‌پذیرفت و هرگاه لازم می‌دید که نظریات ملوکانه را شخصاً به اطلاع نمایندگان سه دولت بزرگ برساند سفیر امریکا را وسیله تبلیغ نظریات خود قرار می‌داد . پس از شکست آلمان نیز شاهنشاه «والاس موری» سفیر امریکا را تنها به حضور پذیرفت و به او گفت :

«چون جنگ اروپا خاتمه یافته دیگر احتیاج نیست که وضعیات حاصله از حال جنگ در خاک ایران باقی بماند ، و چون لازم

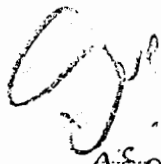
است اوضاع کشور به حال عادی برگردد تا رضایت خاطر ملت ایران فراهم شود قشون متفقین باید خاک ایران را از حالا ترک کنند» .

سفیر امریکا به ادامه جنگ در ژاپن اشاره کرد و شاه در این مورد گفت :

«چون جنگ ژاپن در مناطق خیلی دور از ایران است و اقامت موقتی قشون متفقین تأثیری در آن ندارد و به علاوه ژاپن هم رسماً اعلان کرده که دیگر متحد آلمان نیست ادامه توقف قشون متفقین در ایران منظور اصلی خود را که کمک به متفقین باشد از دست داده و بایستی از حالا خاک ایران را ترک کنند» .

سفیر امریکا اظهارات شاه ایران را به نمایندگان انگلیس و شوروی در تهران ابلاغ ، و به وزارت خارجه امریکا گزارش کرد ، و چون در این موقع کنفرانس سران سه دولت بزرگ در «پوتسدام» در نزدیکی «برلن» در حال انعقاد بود وزارت خارجه امریکا مدلول اظهارات پادشاه را به رئیس جمهوری امریکا تلگراف کرد ، و به این ترتیب موضوع ایران یکبار دیگر در دستور کار کنفرانس سران سه دولت بزرگ قرار گرفت .

گرچه کنفرانس «پوتسدام» تخلیه کامل ایران را به استناد شرط پیمان اتحاد سه جانبه موکول به شش ماه پس از شکست قطعی آلمان و همدستانش از جمله ژاپن کرد ولی با تخلیه فوری تهران موافقت شد و متعاقب آن نیروهای انگلیسی تا نزدیکی اراک و نیروهای روسی تا شریف آباد قزوین عقب نشستند .

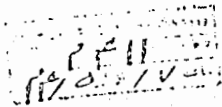


اداره رمز

لر

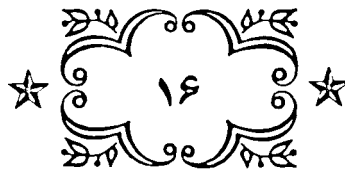
[illegible]

150



در این روزها که
۱۵/۱۲/۱۳۴۱
مصادف

شماره ۵۸ : ۲۰۰۰ برك
۲۳/۹ چاپخانه فاروس



تخلیه تهران از نیروهای متفقین از بار مشکلات تا اندازه‌ای می‌کاست ولی تمامی مشکلات را حل نمی‌کرد . با اینهمه ، یک بارقه امید در نهاد مردم ایران کورسومی زد و ایشان را به‌سپری شدن آن دوره ادبار و مذلت نوید میداد .

ژاپن در ۲۴ مرداد ۲۵۰۴ (پس از انفجار بمب اتمی امریکا در هیروشیما) تسلیم شده و جنگ در ۱۱ شهریور همان سال بطور کلی به پایان رسیده بود . و متفقین به استناد پیمان اتحاد سه حائبه که با دولت ایران به امضاء رسانیده بودند (و این پیمان در کنفرانسهای سران سه دولت در تهران و پوتسدام تنفیذ شده بود) مکلف بودند که ظرف شش ماه پس از پایان جنگ کلیه قوای خود را از ایران بیرون بکشند .

مهلت شش ماهه پس از پایان جنگ ، در ۱۱ اسفند ۲۵۰۴ به پایان می‌رسید و نیروهای انگلیسی و امریکایی شروع به تخلیه خاک ایران کرده بودند ولی روسها - که حالا دیگر روابط حسنه‌ای با متفقین سابق خود نداشتند - به بهانه عدم اعتماد به طبقه حاکمه

ایران در شمال ایران جا خوش کرده و مترصد بودند که ابتدا جاپای محکمی از خود در ایران باقی بگذارند و آنگاه بقول و قراری که با دولت ایران گذاشته بودند، تن در دهند.

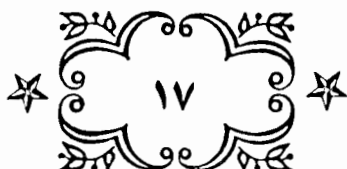
تلاش روسها و ستون پنجم آنها برای گرفتن امتیاز نفت شمال ایران به نتیجه مطلوب نرسیده و مأموریت «میسون کافتارادزه» با شکست مواجه شده بود. پس، طرح اشغال دائم اراضی متصرفی را به بهانه ایجاد حکومت‌های خود مختار پی‌ریزی کرده و «میرجعفر - باقراوف» صدر هیئت وزیران آذربایجان شوروی را به عنوان مجری طرح برگزیده بودند.

«باقراوف» که به سران حزب توده در تهران اعتماد نداشت و یقیناً شنیده بود که تعدادی از آنان حقوق‌بگیر شرکت نفت و سفارت انگلستان هستند بدون اطلاع ستاد مرکزی حزب توده در این زمینه فعالیت‌هایی در آذربایجان شروع کرد، و دیری نگذشت که برای نخستین بار در شب ۲۵ تیر ۱۳۰۴ (در دولت متزلزل صدرالاشراف) خبری از رادیو لبنان به نقل از خبرگزاری فرانسه به این شرح پخش شد:

«کمیته ایالتی حزب توده آذربایجان الحاق آذربایجان ایران را به آذربایجان شوروی خواستار است.»

اخبار آذربایجان باعث دلتنگی سران حزب توده در تهران شد و آنها در مورد این خبرها از مقامات سفارت شوروی در تهران توضیح خواستند، و به مسئولان حزب توده در آذربایجان اعتراض کردند. البته گله و اعتراض توده‌ایها به این جهت نبود که چرا می‌خواهند آذربایجان ایران را از ایران جدا کنند. سران حزب توده از این جهت به همپالکی‌های خود در آذربایجان اعتراض کردند که

چرا آنها را در کسب این افتخار شرکت نداده‌اند !
مسئولان حزب توده آذربایجان برای آنکه در کسب این
افتخار شریک نداشته باشند و از ترس آنکه بعدها نیز رفقای تهرانی در
حکومت توده‌ای آذربایجان «حاجی اناشریک» نگویند ، کمیته
ایالتی حزب توده را منحل کردند و نام فرقه دموکرات آذربایجان را
روی خود گذاشتند، و میرجعفر پیشه‌وری که با «میرجعفر باقراوف» صدر
هیئت وزیران آذربایجان شوروی دوستی دیرینه‌ای داشت در رأس
فرقه قرار گرفت .



اقدامات دیپلوماسی دولتهای صدرالاشراف و حکیم الملک برای رفع غائله آذربایجان به جایی نرسیده بود و هرروز که می گذشت برتجری پیشه‌وری و «یولداش» های او افزوده می شد .

دولت در ۲۶ آبان ۲۰۰۴ طی یادداشتی به سفارت شوروی متذکر شد که مصمم است با اعزام واحدهایی از ارتش ، نیروی انتظامی آذربایجان را تقویت کند . سفارت شوروی در پاسخ این یادداشت تعمداً تعلل ورزید تا «رفقا» در آذربایجان بهتر «جا» بیفتند... و سرانجام پس از ده روز طی یادداشتی به دولت ایران پاسخ داد : «اعزام نیرو به شمال ایران صلاح نیست و باعث خونریزی و اغتشاش می شود، آنوقت نیروی شوروی هم برای حفظ امنیت ناچار باید قوای کمکی وارد کند ، و چون دولت شوروی مایل به ورود نیروی تکمیلی در ایران نیست با ورود نیروی ایران به آذربایجان هم موافقت نمی کند» .

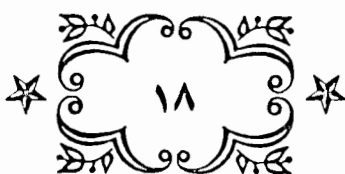
حکیم الملک که از سفارت شوروی در تهران قطع امید کرده بود تصمیم گرفت در مورد مسئله آذربایجان مستقیماً با مقامات دولت

شوروی در مسکو تماس حاصل کند و مجید آهی سفیر ایران در مسکو مأموریت یافت که مقدمات سفر نخست‌وزیر ایران را به مسکو فراهم آورد ولی مقامات «کرم‌لین» به این درخواست دولت ایران نیز پاسخ مساعد ندادند .

شاه ایران وقتی دولت را در حل دیپلوماسی مسئله آذربایجان عاجز و ناتوان یافت بار دیگر خود را ناچار از مداخله دید و علیرغم مخالفت صریح مقامات شوروی با اعزام نیرو ، به عنوان فرمانده کل قوا فرمان حرکت نیروی امدادی را به آذربایجان صادر کرد .

گرچه سربازان شوروی در شریف‌آباد قزوین مانع پیشروی نیروی اعزامی ارتش شاهنشاهی به آذربایجان شدند ولی انعکاس جهانی این عمل ارتش سرخ که حاکی از مداخله علنی شورویها در امور داخلی یک کشورهم‌پیمان بود آشکارا به زیان آنها تمام شد و مآلاً موجبات تسریع تخلیه ایران و حل مسئله آذربایجان را فراهم آورد .

اتفاقاً در این موقع کنفرانس وزرای خارجه سه کشور بزرگ در مسکو تشکیل می‌شد . حکیم‌الملک به مجید آهی دستور داد که با اغتنام فرصت سعی کند که مسئله آذربایجان در دستور کار کنفرانس وزرای خارجه قرارگیرد ... و از آن پس ، تهران دست روی دست گذاشته و چشم به کنفرانس مسکو دوخته بود . و حال آنکه در آذربایجان هر روز که می‌گذشت پایه‌های حکومت «دموکرات - فرقه‌سی» مستحکم‌تر می‌شد تا جایی که سرانجام در روز ۲۱ آذر ۱۳۰۴ تبریز سقوط کرد و میرجعفر پیشه‌وروی تشکیل حکومت خود مختار آذربایجان را رسماً اعلام داشت و خود را نخست‌وزیر آذربایجان نامید .



مقارن با تأسیس فرقه خلق الساعه دموکرات آذربایجان ، در کردستان ایران هم حزب خلق الساعه ای موسوم به کومله* تأسیس یافت و کومله ایها نیز همان برنامه هایی را اعلام داشتند که دموکراتها اعلام داشته بودند .

تقارن شورش کردستان با شورش آذربایجان ، و تشابه هدفهایی که شورشیان در هر دو منطقه تعقیب می کردند به وضوح خبر از توطئه ای می داد که از یک مرکز ، منشأ گرفته بود ، و تردیدی باقی نمی گذاشت که توطئه کنندگان در هر دو منطقه ، سر در یک آبشخور داشتند .

ادعای خود مختاری ایرانیان کرد زبان در کردستان همانقدر عجیب و دور از ذهن می نمود که ادعای ایرانیان ترک زبان در آذربایجان ، چرا که : سرزمین وسیعی که بین دریاچه رضائیه ایران و دریاچه وان (در ترکیه) و حوضه وسطای دجله (در خاک عراق)

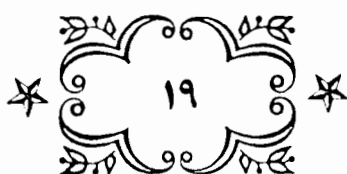
کومله، یا کوملا: در لهجه کردی رایج در مهاباد و شاهین دژ، به معنای «انبوه جمعیت» یا «توده مردم» است.

واقع است مسکن طوایف ایرانی نژاد کرد است .

طوایف کرد ساکن ایران همیشه از پاسداران وفادار و صمیمی میهن بزرگ خود بوده اند . وسوسه های دیپلوماسی بریتانیا در پایان جنگ جهانی اول برای ایجاد دولتی به نام دولت کرد در برابر حس وطن پرستی کردهای ایران با شکست مواجه شد و این ماجرا به مرور زمان از خاطرها محو گردید .

«استالین» که می خواست با تأسیس دولت جمهوری ظاهراً مستقل کرد ، در سراسر منطقه کردنشین خاورمیانه تکیه گاهی برای دست یافتن به قاره افریقا به وجود آورد ، عمال ورزیده خود را به نوار مرزی غرب آذربایجان که محل سکونت عده ای از طوایف کرد ایران است ، اعزام داشت و عمال مزبور با پشتیبانی فرقه دموکرات آذربایجان و عوامل حزب توده و بعضی از سران عشایر و طوایف کرد که بازمانده سران یاغی و سرکوب شده دوران سلطنت رضاشاه کبیر بودند ، فرقه ای به نام کومله و دولتی پوشالی نظیر دولت خود مختار آذربایجان تأسیس کرد ، و آن دولت نیز روز ۲۱ آذرماه ۱۳۰۴ (۱۲ سپتامبر ۱۹۴۵) موجودیت خود را اعلام نمود و از اطاعت دولت مرکزی ایران سر باز زد .

میهن پرستان کرد که نسبت به فرقه کومله و دولت خود مختار آن فرقه مظنون بودند برای احتراز از تصادم با نیروهای ارتش سرخ ، حالت تسلیم پیش گرفتند .**



یک روز پس از پایان کار کنفرانس مسکو به حکیم‌الملک خبر دادند «سریدر بولارد» که حالا دیگر به مقام سفارت کبری ارتقاء پیدا کرده بود، به ملاقات او می‌آید.

«بولارد» از مسکو می‌آمد و نخست‌وزیر ایران امیدوار بود که سفیر انگلیس حامل خبر خوشی برای او باشد ولی امید او به زودی مبدل به یأس شد. چرا که «بولارد» به او اطلاع داد که کنفرانس وزرای خارجه سه دولت بزرگ در مسکو به پیشنهاد «ارنست بوین» وزیر خارجه حکومت کارگری انگلستان تصمیم گرفته است که یک کمیسیون سه جانبه مرکب از نمایندگان انگلستان و آمریکا و شوروی در تهران شروع به کار کنند و یکی از کارها هم این باشد که انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در کلیه استانهای ایران تشکیل دهند، و در ضمن مشکلات آذربایجان را هم بررسی کنند!

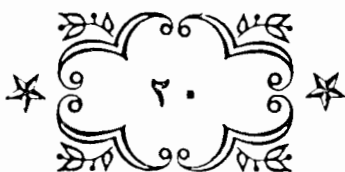
به این ترتیب حضرات وزرای خارجه سه دولت بزرگ در کنفرانس مسکو نه تنها اعتنایی به درخواست دولت ایران در مورد مشکل آذربایجان نکرده بودند بلکه تصمیم گرفته بودند که این مشکل

را به تمامی نقاط ایران تسری دهند .

نخست وزیر محافظه کار ایران شاید به دلایل امنیتی و جلوگیری از هیجان عمومی ابتدا سعی در استتار این توطئه می داشت ولی موقعی که مراتب به عرض ملوکانه رسید شاهنشاه سخت برآشفته . شاه عقیده داشت که اتفاقاً برای آنکه فکر این توطئه در نطفه خفه شود احتیاج به هیجان عمومی است . این بود که خبر توطئه مسکو ابتدا به طریقی در مطبوعات منعکس ، و سپس با اعتراض شدید مجلس و طبقات مختلف مردم مواجه شد .

دیپلوماسی متفکین در تهران وقتی خود را با اعتراض عمومی روبرو دید از شاه درخواست کرد که نفوذ خود را برای تسکین افکار عمومی و قبولاندن طرح قیمومیت ایران به کار بندد - ولی پاسخ شاه به این درخواست ، منفی بود .*

* «والاس موری» سفیر امریکا در تهران در تلگراف شماره ۱۴۶ مورخه اول ژانویه ۱۹۴۶ به عنوان «جیمس بیرنس» وزیر خارجه امریکا گزارش میدهد: «اسروز صبح اطلاعات مربوط به مذاکرات مسکو راجع به ایران و به خصوص راجع به پیشنهاد تشکیل کمیسیون انگلیس و امریکا و شوروی را برای کمک و توصیه به دولت ایران در تجدید روابط رضایت بخش با ولایات به نخست وزیر و بعداً به شاه ابلاغ کردم . نخست وزیر کاملاً پذیرای پیشنهاد به نظر می رسید و قول داد آنرا در هیئت دولت مطرح کند و مرا هرچه زودتر از تصمیم متخذه مطلع سازد ... در شرفیابی به حضور شاهنشاه ایران، شاهنشاه با صراحت بسیار چنانکه ماههای اخیر عادت معظم له شده است از وضع نگران کننده ای که اینک کشورش به علت دخالت انگلیسها در جنوب و دخالت روسها در شمال بخودگرفته است بحث فرمودند.»



توطئه مسکو، به پایمردی پادشاه، عقیم مانده بود ولی بحران همچنان ادامه داشت. نیروهای شوروی همچنان در مناطق شمالی جا خوش کرده و آذربایجان همچنان از پیکر ایران جدا افتاده بود. شورویها که با اقدامات دیپلوماسی خود مانع شده بودند تا کنفرانس مسکو راجع به مسئله ایران تصمیم واقع بینانه ای بگیرد از این پیروزی غره شده و حاضر به هیچگونه مذاکره و مصالحه ای با دولت ایران نبودند.

از حسن تصادف در روز ۲۵ دی ۲۵۰۴ سیزده روز پس از پایان کارکنفرانس مسکو مجمع عمومی سازمان ملل در ساختمان «جرج هاوس» در لندن گشایش می یافت. دولت ایران که می دید در چهارچوب مذاکره با متفقین نمی تواند مشکلات خود را حل کند تصمیم گرفت از موقعیت استثنایی تشکیل مجمع عمومی سازمان ملل که اولین مجمع جهانی پس از جنگ دوم بود استفاده کند و برای احقاق حقوق تضییع شده خود از تمامی جهان استمداد بجوید. در این موقع سیدحسن تقی زاده سفیر ایران در لندن مأموریت

یافت که شکایت ایران را علیه پیمان شکنی و مداخلات بیجای همسایه بزرگ شمالی خود در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح کند. ولی «بوين» وزیر خارجه انگلستان با طرح شکایت ایران در مجمع عمومی مخالف بود و تقی زاده، هم!

«بوين» شاید بیم آنرا داشت که طرح مسئله ایران به خصوص آذربایجان ایران در مجمع عمومی سبب شود که «حریف» نیز مسائل مستملکات انگلستان به خصوص هندوستان را در مجمع مطرح سازد ولی ظاهراً دلیلی که برای مخالفت خود با طرح مسئله ایران در مجمع عمومی ذکر می کرد، این بود که «مجمع عمومی سازمان ملل در آغاز تشکیل است و اگر این موضوع در آنجا مطرح شود مشکلاتی برای مجمع پیدا خواهد شد!»

تقی زاده هم در تلگرافی که به یارغار سیاسی خود حکیم الملک مخابره کرد با هرگونه اقدامی که از آن ظن شکایت و مخالفت با اقدامات و تصمیمات سه دولت بزرگ و فاتح برود مخالفت ورزید و یافتن هرگونه «راه حل مسالمت آمیز» را بر طرح موضوع در سازمان ملل مقدم شمرد.

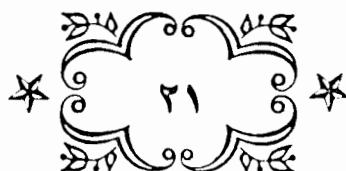
سفیر محافظه کار ایران با این تلگراف توانسته بود نخست وزیر محافظه کار ایران را تحت تأثیر قرار بدهد. نتیجه اینکه ایران فرصت طلایی استفاده از اولین مجمع عمومی سازمان ملل را از دست داد ولی چند هفته بعد از اولین مجمع عمومی، اولین جلسات شورای امنیت سازمان ملل در ساختمان «جرج مینیسترایی» در لندن انعقاد می یافت. در این موقع شاه ایران که دولت را از ارجاع مسئله ایران به سازمان ملل، دچار تردید می دید به سفیر ایران در لندن دستور اکید داد که شکایت ایران را از همسایه بزرگ شمالی خود به شورای

امنیت تسلیم دارد.

در اولین جلسات شورای امنیت روسها نفوذ خود را برای جلوگیری از طرح شکایت ایران به کار بستند و دبیرکل سازمان ملل که رأی موافق روسها را در کیسه داشت برای حفظ موقعیت خود منتهای تلاش را به کار برد تا مسئله ایران در شورای امنیت مسکوت بماند. سرانجام شورای امنیت بنا به پیشنهاد «جیمس بیرنس» وزیر خارجه امریکا تصویب کرد که مسئله ایران تا ششم ماه مه معوق بماند و تا آن تاریخ دولتین ایران و شوروی گزارش تخلیه یا عدم تخلیه را به شورا بدهند و آنگاه شورا درباره مسئله ایران اتخاذ تصمیم کند.

وقتی موضوع ایران در دستورکار شورای امنیت قرار گرفت شورویها که تا آن زمان حاضر به هیچگونه مذاکره و مصالحه‌ای با دولت ایران نبودند چون میل نداشتند در یک مجمع رسمی جهانی که پس از جنگ با آلمان نازی تشکیل می‌شد به عنوان اولین متجاوز و پیمان‌شکن معرفی شوند خواه ناخواه حاضر به مذاکره مستقیم با دولت ایران شدند و ناچار پذیرفتند که نخست وزیر ایران برای حل مسالمت‌آمیز مسئله تخلیه ایران و غائله آذربایجان به مسکو عزیمت کند.

۱۷۷۱ / ج ۱ از رشتی ارزاد
چند نافع و ضرر کرده ام بجمعه بنده یافتم
طایفه معراکه رضا به سر برهتقد و دهکیت و نفع حاصل
برطرح مهنج در مجمع هر مته یا شرار ایت مقدم نموده و در مهنج طایفه
دائر که پیشه کرده اند باید از آنجا پیش از مته درزم بدین دایره برشته زیرا که
هات قدر که سستی و غفلت از دقایق و غرض در غرض است و موجب خرابی و
ترانده به هر نظر هم افراط در سر و طای و قدر است که هر امر باطنی دارد که بر ما
مجهول است و بهر به صد هد نیز بقدر صلاح امور هر مته که میزند باید در مهنج
تعمید و غیره که پیشه شده با حوزات بحث و صحبت کرد و البته با هم نشستن بر برنج
گذاشت ؟ و قریب فکر در صورت بهر آن راه می آید کرد و آن راه را در مقام
حکایت دفع در دست دادن آرزو یابی و غیره که هست و نمید. بدون مهنج به
مجمع هر مته طلب بهر در و گفتار به سر و دیگر مفید ترانده است لیکن غیبی و طایفه
عمر جبر معنی آن مطنی می بود در این صورت فعلی است و در این مهنج خواهی بود



در روزهایی که آثار یأس و خستگی در ناصیه حکیم الملک به وضوح خوانده می‌شد: «هر روز توجه خاطرها به احمد قوام بیشتر می‌گشت که تظاهر به ابراز قدرت می‌کرد و نیروهای سیاسی و خارجی را نیز موافق خود می‌دانست.

گرچه افراد نزدیک به مقامات سفارت انگلیس جداً به مخالفت او تکیه می‌کردند ولی در یکی دو بار که اینجانب با احمد قوام در این باره صحبت کردم صریحاً جواب داد اگر من زمامدار شدم هر دو همسایه شمالی و جنوبی را به موافقت جلب، و جلب موافقت سیاستمداران امریکائی را هم خواهم نمود.

بنابراین حکیمی که کار خود را انجام داده بود اظهار خستگی می‌کرد. شخص قوام السلطنه و اطرافیانش هم سرگرم دیدار سران مجلس و جلب دستجات مختلف شدند و با همه بدبینی‌ها و سوابق سوئی که از زمامداری‌های احمد قوام به خاطرها بود در اوضاع و احوال آن روز آمدن قوام آخرین دارو و تنها راه علاج کار تشخیصی داده می‌شد. لذا میان دستجات مؤثر، همکاری و مشورت در این باره

آغاز شد.

درست به خاطر دارم که روزی جلسه سران مجلس و نمایندگان فراکسیونها بدین صورت تشکیل یافت:

مشیر فاطمی - دکتر طاهری - ملک مدنی - سید احمد طباطبائی - مؤید ثابتی - ابوالقاسم امینی و اینجانب - تا در شرایط همکاری و آمدن احمد قوام بحث شود. در اتاق را هم بسته و گرم صحبت بودیم. در این اثناء پیشخدمت در زد و گفت آقای ظهیرالاسلام با حال کسالت آمده اند در اطاق پایین و اظهار میدارند که دولت آبادی بیاید پایین با او کار لازم دارم. ماهمگی جواب دادیم که به ایشان بگویید در بسته است و کسی داخل نمی شود. رفت و بعد از چند دقیقه یادداشتی انداختند داخل اتاق، به خط آقای ظهیرالاسلام - که من کار لازمی دارم و اگر دولت آبادی کار دارد ابوالقاسم امینی بیاید چند دقیقه پایین. رفقا موافقت کردند که او برود، رفت و بعد از ده دقیقه با چهره باز و گشاده و لب خندان بازگشت و از قول آقای ظهیرالاسلام نقل کرد که من دچار درد پا و بستی بودم، آقای هولت (منشی سفارت انگلیس) آمد به عیادت من و اظهار داشت که شنیده ام در این ساعت جلسه ای از نمایندگان مجلس و سران فراکسیونها تشکیل است که در موضوع زمامداری احمد قوام بحث نمایند، چون در خارج شهرت داده اند که سفارت انگلیس با زمامداری قوام مخالف است از شما می خواهیم که به مجلس رفته این مطلب را از طرف ما تکذیب نموده و صریحاً بگویید که هیچگونه مخالفتی انگلیسیها با قوام السلطنه ندارند. این است که من با حالت کسالت آمده ام تا این پیغام را بدهم!

بیان این مطلب در آن جلسه احوالات مختلف و متضادی را

ایجاد کرد اما رویهمرفته به نفع احمد قوام بود و تیغ مخالفان را تا حدی کند کرد. بالاخره سه روز بعد مجلس اظهار تمایل به زمامداری احمد قوام نمود.

احمد قوام دولت خود را به مجلس معرفی نمود و تجدید یکی از رسوم کهنه و فرسوده را به چشم خود دیدم که هنگام بازگشت دولت بعد از معرفی، پای راهرو، وکیل ملت! قوام السلطنه را بلند کرد و روی سر و دوش خود نهاد ... *

* حسام الدین دولت آبادی، ماهنامه وحید (خاطرات)، شماره ۶، ص ۴۲



قوام، کاتولیک‌تر از «پاپ» به مسکو رفت و کمونیست‌تر از «مارکس» از مسکو بازگشت. یا لااقل، اینطور نشان می‌داد.

او برای حل مسئله آذربایجان به مسکو رفته بود ولی در مسکو «استالین» علاوه بر آنکه قول نفت شمال را از نخست‌وزیر ایران گرفته بود، به او گفته بود که پیشه‌وری ناموس ماست... و قوام، لابد به «استالین» قول داده بود که به ناموس او نگاه چپ نکند!

هرچه بود، مسافرت قوام به مسکو و بازگشت او به تهران با شوروهیجان زایدالوصفی همراه شد و رادیو دولتی و روزنامه‌های طرفدار دولت عموماً کوشیدند که مسافرت مسکو را یک مسافرت موفقیت‌آمیز با نتایج درخشان برای ایران قلمداد کنند ولی شاه از همان ابتدا به نتایج مسافرت مسکو خوشبین نبود و حقاً نگران بود که مذاکرات نخست‌وزیر با مقامات شوروی اوضاع را از آنچه که قبلاً بود وخیم‌تر ساخته است.

«والاس موری» سفیر آمریکا در تهران طی تلگرافی که یک روز پس از بازگشت قوام به واشنگتن مخابره کرد با اشاره به این

موضوع نوشته بود:

«دیروز کاخ شاهنشاه را به موقع ترك کردم تا در مراسم استقبال از قوام در ورودش به فرودگاه در ساعت ۱۲ و ۴۵ دقیقه شرکت جویم. استقبال پرشوری از طرف جمعیت بسیاری به عمل آمده بود، و او فوراً به کاخ سلطنتی رفت تا گزارش کارها را به شاهنشاه عرض کند...»

سفیر امریکاسپس به ملاقات خود با قوام اشاره، اضافه کرده بود: «چون از وضع قوام به نظر می‌رسید که کاملاً راجع به مجمع ملل متحد وارد و روشن نباشد من ترتیب شرفیابی حضور شاهنشاه را امروز دادم و به عرض شاهنشاه رسانیدم که هیچگونه تفوه عدم توانایی در نخست‌وزیر را ندارم ولی مایلم که شاهنشاه اطمینان حاصل فرمایند که قوام از اهمیت حیاتی موقعیت ایران مطلع گردد. من مطمئن هستم که شاهنشاه در این مورد کاملاً روشن می‌باشند. شاهنشاه نگرانی خود را در مورد شایعه امکان تسلط بر پایتخت وسیله شوروی و به دست آوردن کنترل دولت را ابراز داشته و خاطرنشان ساختند چنانچه این عمل رخ دهد شورویها دستورهایی به علاء دیکته خواهند کرد که ایران را از توسل و التجاء به مجمع ملل متحد باز خواهند داشت. شاهنشاه پیشنهاد کردند که در یک چنین موقعیتی ممالک متحده امریکا و انگلستان لااقل می‌توانند به ابتکار خود بر اساس تعهدات خویش عمل کرده و صدای احساسات ملت ایران را منعکس سازند...»*

* تلگراف شماره ۱۱۴۶ مورخ ۱۱ مارس ۱۹۴۶ سفارت امریکا در تهران به وزارت امور خارجه امریکا،

در این موقع حسین علاء که قبلاً وزارت دربار شاهنشاهی را به عهده داشت سفیر ایران در واشنگتن بود و چون سازمان ملل متحد از مقرر موقتی در لندن به مقرر دائمی خود در نیویورک منتقل شده بود شاه ایران به علاء مأموریت داده بود که به جای تقی زاده شکایت ایران را در شورای امنیت تعقیب کند.

شاه همانطور که به سفیر امریکا اظهار داشته بود نگران از این مسئله بود که نیروهای شوروی در غیاب نیروهای انگلیس و امریکا به پایتخت مسلط شوند و کنترل دولت را به دست گیرند و دولت دست نشانده شورویها به حسین علاء دستور بدهد که شکایت ایران را از شورای امنیت مسترد دارد ولی بدون اینکه هیچیک از این اقدامات حاد صورت پذیرد قوام السلطنه پس از بازگشت از سفر مسکو به عنوان رئیس دولت ایران به سفیر ایران در واشنگتن دستور داد که شکایت ایران را از شورای امنیت پس بگیرد ولی حسین علاء از اجرای دستور رئیس دولت سر باز زد، و همانطور که شاه اراده کرده بود موضوع ایران تا تخلیه کامل ایران از نیروهای شوروی در دستور کار شورای امنیت باقی ماند.



«ایوان واسیلویچ سادچیکف» سوغات قوام از سفر مسکو بود. در مسکو «استالین» دست او را توی دست قوام گذاشته و به آنها چیزی در این حدود گفته بود که بروید ببینیم چه کار می کنید؟! «سادچیکف» که به عنوان سفیر فوق العاده دولت اتحاد جماهیر شوروی، به ایران آمده بود در مقابل خروج نیروهای شوروی از ایران بهای سنگینی مطالبه می کرد. او برای آنکه دولت شوروی به عهد خود وفا کند و نیروهای خود را از ایران عقب بکشد سه شرط قائل شده بود که هیچیک از آن شرایط نمی توانست مورد موافقت شاه قرار گیرد:

- ۱ - قرارداد نفت شمال ایران بدون هیچ قید و شرطی با دولت ایران به امضاء برسد.
- ۲ - دولت ایران دولت خودمختار آذربایجان و ارتش فرقه دموکرات را به رسمیت بشناسد.
- ۳ - قبل از آنکه نیروهای شوروی از ایران خارج بشوند ایران شکایت خود را از شورای امنیت مسترد دارد.

از بد حادثه، در این موقع نخست‌وزیر ایران همان احساسی را نسبت به روسها داشت که رئیس سازمان ملل نسبت به آنها داشت و مانند او علیرغم مخالفتی که از لحاظ مسلکی با روسها داشت مقام و منصب خود را مدیون کمک و همراهی آنها میدانست و در این گیرودار که موقع برای ایران بسیار حساس بود، قوام معتقد بود: «هنگامی که شخص با شیر درنده سروکار دارد باید به او غذا بدهد و او را نوازش بکند نه اینکه به رقابت با او برخاسته و به او چنگال و مخلب* نشان بدهد.»**

در تلگرافهایی که «والاس موری» سفیر امریکا در روزهای ۲۲ و ۲۳ مارس از تهران به واشنگتن مخابره کرده است حالت تسلیم و رضا که قوام السلطنه در مقابل «سادچیکف» بخود گرفته بود به وضوح خوانده می‌شود و همچنین این نتیجه را بدست می‌دهد که قوام موفق شده بود حتی سفیر امریکا را تا حدی با عقاید خود موافق سازد:

از: «والاس موری» سفیر امریکا در تهران.

به: «جیمس بیرنس» وزیر خارجه امریکا - واشنگتن.

تلگراف اول:

«من امروز صبح دو ساعت ونیم با نخست‌وزیر مذاکره کردم که از من خواست به تمام معنی محرمانه باشد... عصاره فکر قوام در طول مذاکرات چنین بود:

۱ - او از این وحشت دارد که چنانچه شورای امنیت اتحاد

* مخلب: ناخن پرندگان شکاری.

** از متن تلگراف «والاس موری» به «جیمس بیرنس».

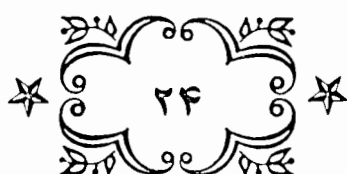
جماهير شوروی را تويخ نمايد و عقب نشینی سپاهيان (شوروی) را خواستار شود روسها خشم خود را بر او فرو خواهند ریخت... ۲ - او معتقد است که هر مجلسی در آتیه تشکیل شود برای شورویها تصویب امتیاز خواهد کرد و دادن چنین امتیازی به شورویها غیر قابل اجتناب است...»

تلگراف دوم:

«قوام احساس می کند و شاید هم درست باشد که سرانجام باید نوعی امتیاز نفت به شوروی داده شود. اگر این یک واقعیت باشد، پس حالا باشد که از لحاظ حساسیت موقع جهانی کمک بسیار مؤثری شده باشد... هنگامی که امتیاز نفت شوروی در شمال ایران خطر نفوذ و ورود علنی شوروی در این کشور را مطرح می سازد واضح است که این موضوع هیچگونه ضرر و زیان عملی یا احتمالی از لحاظ نفت متوجه امریکا نخواهد ساخت زیرا هیچگونه امکان اینکه در این ناحیه بتوانیم امتیاز به دست آوریم وجود ندارد و به فرض اینکه ما بتوانیم تحصیل امتیاز بکنیم استنباط اینجانب این است که استخراج نفت شمال به وسیله ما غیر اقتصادی خواهد بود. چه، هزینه حمل آن تا خلیج فارس برای ما بسیار گران تمام خواهد شد...»

این تلگرافها که اصل آنها در آرشیو وزارت امور خارجه امریکا و احتمالاً رونوشت آنها در کتابخانه های سفارت امریکا و انجمن ایران و امریکا در تهران موجود است حکایت از این می کند که در آن روزها فقط رئیس مملکت بود که رئیس دولت را تشجیع می کرد تا در مقابل زیاده طلبی های «سادچیکف» از خود ضعف نشان ندهد. -

سرانجام در مقاوله نامه نفت که بین قوام و «سادچیکف» به امضاء رسید اعطای قطعی امتیاز نفت شمال ایران به شورویها موکول به تصویب مجلس شد، و متعاقب آن شاه طی فرمانی که صادر کرد انجام انتخابات و تشکیل مجلس را به تخلیه کامل ایران از قوای بیگانه موکول ساخت.



قرار بود روز ششم ماه مه شورای امنیت راجع به شکایت ایران از شوروی تصمیم نهایی خود را اتخاذ کند ولی روز ششم آوریل «آندره گرومیکو» نماینده دولت شوروی در شورای امنیت طی نامه‌ای به رئیس شورا متذکر شد:

«چون به موجب اعلامیه مشترک ایران و شوروی دولتین مزبور در تمام مسایل فیما بین توافق نظر حاصل کرده‌اند دولت شوروی مصرأ تقاضا دارد که موضوع ایران از دستور شورا خارج بشود.»

بنا به گزارش علاء از امریکا: «دو عامل سبب ارسال این نامه از طرف دولت شوروی شده بود. یکی اینکه چون دولت شوروی دید که دنیا چشم به ایران دوخته و بر همه مسلم شده است که دولت اتحاد جماهیر شوروی که ادعا داشت همیشه به عهد و پیمان خود وفا می‌کند و به تعهدات بین‌المللی اهمیت شایان می‌دهد، موجباتی فراهم ساخت که در مقابل افکار عامه دنیا خود را تبرئه سازد یعنی بهر نحو که بود دولت ایران را در مسایل فیما بین موافق کرده و

صحت اقوال خود را ثابت کند . دیگر اینکه چون دولت جماهیر شوروی دید که شورا در امور ایران اینطور اظهار علاقه کرده و در تخلیه ایران پافشاری می کند این توجه و مراقبت و نظارت شورا را نسبت به این موضوع برای خود وهنی دانسته و با این ترتیب خواست که عمل شورای امنیت را از ابتدا تا انتها نامشروع و غلط و مخالف منشور ملل متحد معرفی کند....»

نامه «گرومیکو» مبنی بر موافقت ایران و شوروی روز ششم آوریل به شورای امنیت واصل شده بود ولی روز نهم آوریل حسین علاء نامه ای به شورای امنیت نوشت دایر بر اینکه در نظر دولت ایران تغییری حاصل نشده و مایل است موضوع ایران در دستور بماند.

نامه علاء در محافل بین المللی حسن اثر بخشید و معلوم داشت کشور ایران در مقابل بی عدالتیها و نقض پیمان از طرف همسایه قوی و زورمندی مانند شوروی سر تسلیم خم نکرده و از حق خود دلیرانه و با قوت قلب دفاع میکند.

شورای امنیت روز ۱۰ آوریل جلسه داشت و ظن غالب براین بود که درخواست دولت شوروی که در یادداشت «گرومیکو» مطرح شده بود در شورا رد بشود ولی بار دیگر در آستانه تشکیل جلسه شورای امنیت خبری انتشار یافت که چون بین دولت ایران و سفیر شوروی در تهران مقابله نامه ای به امضاء رسیده است دیگر دولت ایران اصراری نخواهد داشت که موضوع ایران در دستور شورا باقی بماند.

صبح روز ۱۰ آوریل - روز تشکیل جلسه شورای امنیت - نیز تلگراف رمزی به زبان فارسی و انگلیسی به شماره ۳. ۴ از قوام -

السلطنه به حسین علاء رسید که فوراً عرضحال ایران را از شورای امنیت پس بگیرد ولی دیگر خیلی دیر شده بود.

آنروز موقعی که نامه «گرومینکو» در شورای امنیت مطرح شد جز خود او و نمایندگان لهستان و فرانسه هیچیک از اعضای شورا با درخواست دولت شوروی موافقت نکرد و شورای امنیت با اکثریت آراء، لزوم بقای موضوع را در دستور کار شورا به تصویب رسانید.

اظهار نظرها تمام وقت آنروز شورا را گرفت. روز بعد به محض اینکه رسمیت جلسه اعلام شد رئیس شورا اظهار داشت که لحظه‌ای پیش دبیرکل سازمان ملل لایحه‌ای در باب نظریات خود راجع به موضوع ایران به او تسلیم داشته که مایل است برای شورا بخواند. خلاصه لایحه این بود که چون از یک طرف دولت شوروی تقاضای خروج موضوع ایران را از دستور کرده و از طرف دیگر دولت ایران هم به نماینده خود دستور داده است که شکایت را پس بگیرد شورا باید موضوع ایران را خاتمه یافته تلقی کند.

مضمون لایحه دبیرکل که پس از اعلام رأی شورا مطرح شده بود همه را متعجب ساخت و هیچکس انتظار این مداخله را نداشت. بنا به گزارش علاء: «بعضیها عقیده داشتند که چون دبیرکل می‌دید تقاضای شوروی در شورا قطعاً رد خواهد شد برای اینکه در این موقع نسبت به دولت شوروی که در انتخاب او همراهی کرده بود خدمتی کرده باشد این لایحه را تهیه و به شورا داده...»

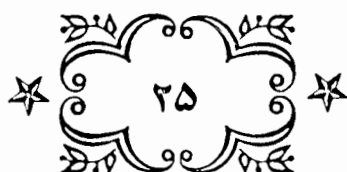
از آنجا که بحث در اطراف لایحه دبیرکل بطول می‌انجامید و علاوه بر این می‌بایست متخصصین حقوق بین‌الملل موضوع را مطالعه، و اظهار نظر کنند مقرر شد کمیسیونی از متخصصین حقوق بین‌الملل موضوع را مورد مطالعه قرار داده و نتیجه را به شورا گزارش بدهند.

کمیسیون متخصصین پس از دو روز مطالعه گزارشی به شورا تسلیم داشت که در واقع نظر دیرکل سازمان ملل را رد کرده و شورا را در اخذ تصمیم مجاز دانسته بود.

روز ۲۳ آوریل جلسه شورای امنیت بار دیگر تشکیل شد و در این روز هم جز نمایندگان شوروی و لهستان و فرانسه هیچیک از اعضای شورای امنیت موافق با حذف موضوع ایران از دستور نبودند و پس از اعلام رأی پیشنهاد شوروی با ۸ رأی مخالف در مقابل ۳ رأی موافق رد شد و شورا بار دیگر تأیید کرد که موضوع ایران تا ششم ماه مه در دستور شورا باقی بماند.

جریان مذاکرات و مباحثات و تصمیمات شورای امنیت که جزء به جزء از طریق مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی در سراسر دنیا منتشر می‌شد و عموماً از لحاظ سیاست تبلیغاتی به زیان دولت شوروی بود بالاخره این دولت را وادار به عقب‌نشینی در مقابل ایران ساخت و پنج روز بعد در جلسه دیگر شورای امنیت «گرومیکو» نماینده شوروی در میان تعجب حضار اعلام داشت که در ظرف پنج یا شش هفته تمام نیروهای شوروی مشروط بر اینکه اتفاق غیرمترقبه‌ای رخ ندهد از خاک ایران خارج خواهند شد. سرانجام در ۱۹ اردیبهشت ۲۵۰۵ نیروی نظامی شوروی خاک ایران را تخلیه کرد.*

* «... اکراه شوروی در بیرون بردن قوای خود از ایران عکس‌العمل مخالفی در کشورهای آسیایی برانگیخت، اعتراض علیه دیپلوماسی شوروی، و پیامهای پشتیبانی از شاهنشاه ایران روز بروز در تزايد بود. ناسیونالیست‌های هند، باوجود آنکه از نظر سنتی اتحاد شوروی را تحسین می‌کردند، جزء اولین کسانی بودند که چنین احساسی را پذیرفتند و به آن دامن زدند.»
رامش سنگوی، ص ۱۲۹



آن شب ساعت دیواری فرستنده رادیو تهران، نه ضربه پی‌درپی نواخت و میکروفن حساسی که در اتاق پخش قرار داشت این نه ضربه را گرفت و امواج بیسیم، آنرا ازگیرنده‌های کشور پخش کرد. رادیو تهران آن شب قرار بود خبر بسیار مهمی را پخش کند وگوینده این خبر بسیار مهم، کس دیگری جز احمد قوام نخست‌وزیر نبود.

در این موقع چندگروه مختلف با عقاید و منافع سیاسی متفاوت در چند نقطه تهران کنار رادیو نشسته و در اشتیاق شنیدن نطق رادیویی نخست‌وزیر ثانیه شماری می‌کردند. در یکی از خانه‌های خیابان صفی‌علیشاه که متعلق به نصرالدوله اعتمادی بود، چند تن از رجال سیاست در کنار رادیویی که از منزل شخصی موسوم به آجودانی به عاریت‌گرفته شده بود نشسته‌گوش به جعبه جادویی سپرده بودند.... در باغ ییلاقی سفارت آلمان که آنروزها محل تشکیل جلسات هیئت‌دولت بود وزرای کابینه قوام‌السلطنه روی پله‌های ساختمان سفارت

جمع شده بودند تا نطق نخست‌وزیر را از رادیو اتومبیل وزیر بهداری گوش کنند. چون تصادفاً آن شب برق سفارت آلمان خاموش شده بود و وزرا بواسطه اشتیاقی که به شنیدن نطق نخست‌وزیر داشتند ناچار از رادیو اتومبیل وزیر بهدای که در آن وقت تنها اتومبیل نمره سه رنگ بود که رادیو داشت، استفاده کردند....

در کلوپ مرکزی حزب توده در خیابان فردوسی اعضای کمیته مرکزی حزب جلسه کمیته را نیمه کاره گذاشته و به کافه زیرزمینی کلوپ رفته بودند تا آن خبر بسیار مهم را از رادیو کافه گوش کنند....

در یکی از ساختمانهای کهنه و قدیمی خیابان نادری که مرکز بیمارستان شوروی بود مظفر فیروز معاون سیاسی نخست‌وزیر و «پروفسور بارونیان» که در زیر پوشش ریاست بیمارستان به فعالیت‌های سری و سیاسی اشتغال داشت در کنار رادیو نشسته و نگاه مشتاق و منتظر خود را به آن دوخته بودند....

در باغ وسیع سفارت شوروی «سادچیکف» سفیر روس با بی‌صبری قدم می‌زد تا مترجم سفارت ترجمه نطق رادیویی قوام را جزء به جزء به اطلاع او برساند....

در دفتر آتاشه کار سفارت انگلیس، سفیر انگلیس و آتاشه کار و آتاشه نظامی گرد آمده بودند تا ترجمه خبر رادیو را از مترجم مخصوص آتاشه کار بشنوند.... و بالاخره در اتاق «جرج آلن» سفیر جدید امریکا علاوه بر سفیر چند تن از مشاوران او گرد آمده و منتظر دریافت گزارش دبیر ایرانی سفارت در مورد نطق قوام السلطنه بودند.

قوام السلطنه را فعالیت‌های پنهانی همین دستجات مختلف سیاسی آن شب به پشت میکروفن رادیو کشانیده بود، و این دستجات مختلف اینک منتظر لحظه‌ای بودند که اثرات فعالیت‌های خود را بر

روی نخست‌وزیر، از زبان او بشنوند.

همه می‌دانستند که قوام‌السلطنه آن شب می‌خواهد از طریق رادیو نظر خود را در مورد تأسیس یک تشکیلات سیاسی جدید به ملت ایران اعلام دارد ولی هیچ‌کس به درستی نمی‌دانست که کیفیت این تشکیلات سیاسی چگونه خواهد بود. هریک از دستجاتی که پای رادیو نشسته و بی‌صبرانه انتظار نطق رادیویی نخست‌وزیر را می‌کشید انتظارات خاصی از نخست‌وزیر داشت.

دسته اول که در خانه نصرالدوله اجتماع کرده بودند انتظار داشتند که قوام آن شب خبر تأسیس حزبی موسوم به ایران‌نو را بدهد زیرا اصولاً به توصیه قوام بود که این عده دور هم جمع شده و مرامنامه و اساسنامه حزب را هم از پیش تهیه کرده بودند. چند روز قبل از آن شب قوام‌السلطنه چند تن از ایشان را به نخست‌وزیری احضار کرده و به آنها گفته بود:

«من شخصاً به این نتیجه رسیده‌ام که باید در این مملکت یک حزب قوی تأسیس شود و در رأس آن شخصیت‌های مورد اعتماد قرارگیرند زیرا حربه‌ای را که دیگران از آن استفاده می‌کنند چرا ما خودمان به کار نبریم.»

پس از این ملاقات بود که مرامنامه و اساسنامه حزب ایران‌نو تهیه شد و دفتر موقت حزب در خانه نصرالدوله در خیابان صفی‌علیشاه گشایش یافت و روز بعد همان چند نفر به مقر نخست‌وزیری احضار شدند و در آنجا قوام از آنها پرسیده بود:

- بالاخره برای رهبری حزب ایران نو چه فکری کرده‌اید. نظر رفقای خود را پرسید که من رهبر نهایی باشم یا رهبر نهانی؟..

ولی در آن شب موصوف، قوام قبل از آنکه نظر رفقا را در مورد نحوه رهبری خود دریافت بدارد به فرستنده رادیو رفته بود تا نظر نهایی خود را در مورد تأسیس حزب جدید اعلام کند. از سوی دیگر وزرای کابینه قوام السلطنه که دوست نداشتند در حکومت شریک و مدعی داشته باشند با تشکیل حزب بخصوص به وسیله نخست وزیر مخالف بودند و قبلاً به نخست وزیر اظهار داشته بودند که تشکیل حزب به وسیله دولت نه تنها مشکلی را حل نمی کند و قادر به رفع مزاحمت حزب توده نخواهد بود بلکه همین حزب دولتی مزاحم و مدعی تازه ای برای دولت خواهد شد... و نخست وزیر به همکاران خود در دولت جواب صریحی نداده بود.

از آن طرف «سادچیکف» در سفارت شوروی و مظفر فیروز و «پروفسور بارونیان» در بیمارستان شوروی بی صبرانه منتظر بودند که ثمره تلاشهای خود را از زبان نخست وزیر بشنوند. چرا که چند روز قبل مظفر فیروز به توصیه «پروفسور بارونیان» با انواع لطائف الحیل قوام السلطنه را راضی کرده بود تا یک روز جمعه به اتفاق او و خانمش و «سادچیکف» به پیک نیک برود و در همین پیک نیک سیاسی بود که فکر تأسیس یک حزب سیاسی متمایل به چپ تحت نام حزب دموکرات ایران به قوام السلطنه تزریق شده بود.

آن شب پس از آنکه ساعت شماطه دار رادیو تهران ضربه نهم را نواخت گوینده رادیو اعلام داشت که اینک جناب آقای نخست وزیر پیام مهمی می فرستند. پس از اعلام برنامه لحظه ای سکوت برقرار شد و سپس قوام السلطنه همانطور که معمول او بود خیلی آهسته و شمرده شروع به صحبت کرد و پس از ذکر مقدمه ای اظهار داشت:

«برای اینکه در آینده تحت برنامه و نظم معینی بتوانیم

موفقیت‌های بیشتری را بدست آوریم و نظر به اینکه اصول
دموکراسی ایجاب می‌کند که در سایه تشکیلات اجتماعی و
برنامه مشخص دموکراتیک به سوی اصلاحات پیش برویم،
مصمم هستیم با پشتیبانی عناصر فعال و آزادیخواه حزبی را به
نام «حزب دموکرات ایران» تشکیل بدهم....»



تأسیس حزب دموکرات ایران گام اول از طرح گام به گام «سادیچکف» برای تشکیل یک «مجلس قابل اعتماد» بود تا مقابله نامه نفت شمال به سهولت از مجلس بگذرد.

گام دوم با تشکیل یک دولت ائتلافی برداشته شد و هدف از تشکیل دولت ائتلافی این بود که احزاب مختلف در کار اجرایی انتخابات و تشکیل «مجلس قابل اعتماد» نیز دخالت و نظارت مستقیم داشته باشند.

در کابینه ائتلافی قوام السلطنه علاوه بر وزرای بی طرف و چند وزیر از حزب دموکرات ایران سه وزیر از حزب توده و یک وزیر از حزب ایران شرکت داده شده بود، و مظفر فیروز که با حفظ سمت معاونت سیاسی نخست وزیر به وزارت کار و تبلیغات ارتقاء مقام پیدا کرده بود در خوش خدمتی به سفارت شوروی گوی سبقت از رفقای توده ای ربوده بود.

پس از تأسیس حزب دموکرات و تشکیل کابینه ائتلافی نوبت به گام سوم یعنی تهیه و انتشار لیست ائتلافی در انتخابات رسیده بود

و برنامه این بود که در انتخابات دوره پانزدهم حزب دولتی دموکرات ایران با حزب توده و سایر احزاب متمایل به چپ یک لیست ائتلافی منتشر ساخته و تمام امکانات دولت و حزب دولتی و احزاب مؤتلفه برای پیروزی کاندیداهای ائتلافی به کار گرفته شود.

مطابق اساسنامه حزب دموکرات ایران، رد یا قبول هرگونه ائتلاف از وظایف شورایعالی حزب بود و قوام السلطنه که تصور می کرد تمامی اعضای شورایعالی آلت بلااراده‌ای در دست او هستند مسئله را با اطمینان خاطر در شورا مطرح کرد ولی با کمال تعجب توجه پیدا کرد حزبی که خود تأسیس کرده و شورایی که خود تشکیل داده است، درست در اختیار او نیست.

قوام گرچه معمولاً به جملات کوتاه قناعت می کرد و لزومی نمی دید که در قبولاندن آراء و عقاید خود به توضیح و تشریح توسل جوید آنروز ناچار شد که بگوید:

« چون احزاب دیگر قوی هستند ما
اگر بخواهیم در انتخابات به تنهایی کاندیدا
بدهیم مسلماً اصطکاک‌هایی پیدا خواهد
شد و حوادثی رخ خواهد داد و بهر حال
گرفتاریهای تازه‌ای برای دولت به وجود
خواهد آمد.»

و اضافه کرده بود:

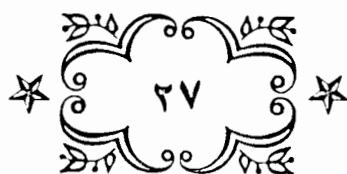
«بهرتر اینست که در انتخابات لیست ائتلافی داشته باشیم،
به این ترتیب که حزب دموکرات ایران ۶۱ نفر و سایر احزاب
۹۵ نفر وکیل داشته باشند.»
قوام امیدوار بود که با این «توضیحات اضافی» دوستان را با

خود همراه سازد ولی دوستان همچنان در مخالفت باقی ماندند و در رد استدلال نخست وزیر و رهبر کل اظهار عقیده کردند که ائتلاف بهیچوجه مصلحت نیست زیرا در بین کاندیداهای حزب دموکرات ایران نیز کسانی وجود خواهند داشت که طرفدار سیاست شوروی هستند و در صورتیکه نسبت ۵۹ - ۶۱ عملی بشود احزاب چپ اکثریت مجلس را به دست خواهند گرفت . و این ، نقشه ایست که در تمام دنیا کمونیستها اجرا می کنند و پس از ائتلاف با احزاب متمایل به چپ ابتکار عمل را به دست می گیرند .

به این ترتیب گام سوم برخلاف گامهای اول و دوم که با هیچ مانع و رادعی روبرو نشده بودند به مشکل برخورد کرده بود ، و قوام که تصور می کرد اعضای شورای عالی حزب به اشاره دربار با طرح انتخاباتی او به مخالفت برخاسته اند به حضور ملوکانه شرفیاب شد و به عرض رسانید :

« یا در کلیه امور شخصاً تصمیم بگیرند
و یا او را در اداره امور آزاد بگذارند - که
البته نظرش همان شق دوم بود ! »*

* مأموریت برای وطنم ، ص ۲۱۵



تهران ، مقدم پیشه‌وری را به‌عنوان «باش وزیر آذربایجان» به گرمی پذیرا شد، و از او و همراهانش پذیرایی گرمی در باغ جوادیه به‌عمل آمد. مذاکرات بین نمایندگان فرقه دموکرات آذربایجان و دولت ایران تحت نظارت مستقیم «رفیق سادچیکف» با موفقیت پیش می‌رفت که امتناع شاه در به رسمیت شناختن قوای نظامی فرقه دموکرات به عنوان بخش مستقلی از ارتش ایران ، این مذاکرات را متوقف و با ناکامی روبرو ساخت .

پیشه‌وری به حالت قهر از تهران رفت و در تبریز عربده‌جویی از سرگرفت و تهدید کرد که فرقه دموکرات قریباً تمامی ایران از جمله تهران را «آزاد» خواهد کرد .

در تهران «رفیق سادچیکف» که به خروج سربازان شوروی از ایران صحنه گذاشته بود قوام را برای اجرای مفاد موافقت‌نامه تحت فشار قرار داده بود . حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان بخشی از موافقت‌نامه «قوام - سادچیکف» بود و قوام به توصیه «سادچیکف» برای حل مسئله آذربایجان مظفر فیروز را که خود در مسئله‌سازی

ید طولایی داشت به تبریز فرستاد و در تبریز براساس موافقت‌نامه «قوام - ساد چیکف» قرار داد «فیروز - پیشه‌وری» به امضاء رسید .

«... براساس مواد این قرارداد که به امضای مظفر فیروز معاون نخست‌وزیر و رئیس هیئت اعزامی رسید قوای نظامی فرقه دموکرات ، ترکی زبان رسمی این حکومت ، اختیارات جداگانه مالی ، تصمیمات قانونی مجلس شورای پیشه‌وری ، گزینش استاندار خود مختار ... به رسمیت شناخته شد .»*

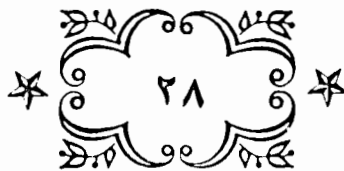
«... فریدون ابراهیمی جوان جاه‌طلبی که اغوا شده و آلت‌دست مظفر (فیروز) قرار گرفته بود و مقام دادستانی آذربایجان را (درحکومت پیشه‌وری) به عهده داشت پس از نجات آذربایجان در بازجویی و گفتگوهای خود مظفر را آتش افروز انقلاب آذربایجان معرفی می‌نماید و اظهار می‌دارد که مظفر موکداً از من می‌خواست تا می‌توانید اشخاص را اعدام کنید و نگذارید احدی از اینها زنده بماند ، و بعد برای تقویت حکومت پیشه‌وری به دستور قوام‌السلطنه سه صندوق چای ولی پر از اسکناس برای پیشه‌وری فرستاد . با همین پول بود که پیشه‌وری و غلام‌یحیی توانستند چند ماه دیگر حکومت کرده و عده‌ای بی‌گناه را تیرباران نموده و به دار بزنند .»**

«... پیشه‌وری که خود آدم پرسابقه‌ای بود ماهیت مظفر را می‌شناخت . از اینرو به هنگام تحویل صندوقهای پول به غلام‌یحیی می‌گوید : بواوغلان بیزه یا خچی کومک‌الیر ، اما اطمینان‌آله‌مله‌دیر . یعنی این پسر خوب به ما کمک می‌کند اما قابل اطمینان نیست.»***

* ابوالفضل قاسمی ، خاندان‌های حکومتگر ایران .

** ابوالفضل قاسمی ، خانواده خیانت یا شجره خبیثه ، ص ۷۹

*** مجله خوندانیها ، شماره ۴۵۲



موافقت‌نامه «فیروز - پیشه‌وری» که به استناد مقاوله‌نامه «قوام - سادچیکف» به امضاء رسیده بود، سرود یاد مستان داده و باعث تجری عناصر ماجراجو و فرصت‌طلب در استانهای دیگر شده بود. هنوز مرکب امضای پیشه‌وری و فیروز در زیر موافقت‌نامه تبریز خشک نشده بود که تلگرافی به نام «انجمن ایالتی خوزستان» به این شرح به نخست‌وزیر مخابره شد:

«در این موقع که مسئله آذربایجان بر اثر حسن تدبیر دولت جنابعالی با بهترین روش متین و معقولی که انتظار می‌رفت فیصله پذیرفته و نگرانیهای ملت ایران از این حیث رفع گردیده است انجمن ایالتی خوزستان به نمایندگی از طرف عموم اهالی این استان تبریکات و تهنیت‌های خود را به شخص جنابعالی که قهرمان این سیاست ایران‌پرورانه و گره‌گشای این مشکل سیاسی می‌باشند عرض و امیدواریم با نیت پاکی که در اصلاحات پیشرفت امور مملکت دارند عین اختیاراتی که به انجمن ایالتی آذربایجان داده شده به سایر انجمن‌های ایالتی

علی‌الخصوص خوزستان که تشنه اصلاحات است اعطاء و بر طبق مفاد قانون اساسی مملکت قاطبه ملت را در بهبود اوضاع و تعیین سرنوشت خود سهیم و شریک فرمایند.»*

متعاقب مخابره این تلگراف رادیو پاریس به نقل قول از یکی از مقامات وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد: «هرگاه جان اتباع انگلیس در ایران به مخاطره افتد دولت انگلیس مبادرت به اقدام یک جانبه نموده و قوای خود را بدون مشورت با سازمان ملل متفق (مجدداً) داخل ایران خواهد کرد.»**

روز بعد خبر رادیو پاریس را، رادیو لندن، به این شرح تصحیح کرد: «در محافل لندن اظهار می‌شود که نیروهای هندی که اخیراً از طرف دولت هندوستان به عراق رفته‌اند به بصره اعزام شده‌اند نه به ایران، و این نیروها در نظر ندارند وارد خاک ایران بشوند مگر اینکه ضرورت ایجاب کند که انگلیسیها و هندی‌ها و اعراب مقیم جنوب ایران مورد حمایت قرار گیرند!»***

علاوه بر خوزستان در استان‌های اصفهان و فارس نیز توطئه‌هایی ترتیب داده شد که این هر سه توطئه نیز مانند توطئه آذربایجان و کردستان شکل قالبی داشتند، ولی پیدا بود که دست دیگری آنها را قالب گرفته است.

توطئه اصفهان با دستگیری چند تن از خوانین که دست به تحریکاتی زده بودند در نطفه خفه شد ولی توطئه فارس هر روز که می‌گذشت ابعاد وسیع‌تری بخود می‌گرفت تا جایکه دولت ناگزیر سرلشگر زاهدی و امیرهمایون بوشهری را به نمایندگی خود برای

* تلگراف شماره ۱۶۲، به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۲۵ (۲۵۰۵)

(***) (***) روزنامه کیهان، سال پنجم، شماره ۹۸۴

مذاکره و مصالحه با شورشیان فارس نزد آنها فرستاد .
شورشیان فارس نام نهضت ملی بر خود گذارده و آنها نیز مانند
دموکراتهای آذربایجان خواستار یک حکومت خود مختار بودند و در
ضمن طرد وزرای توده‌ای را از کابینه خواستار شدند .
مذاکرات نمایندگان دولت با سران شورشی فارس سرانجام
منجر به عقد یک موافقت‌نامه سه ماده‌ای به شرح زیر شد :
۱ - انجمن ایالتی فارس تشکیل خواهد شد .
۲ - به محض افتتاح مجلس ، قانون لازم به منظور ازدیاد
تعداد وکلای فارس تقدیم خواهد شد .
۳ - برای اشخاصی که مرتکب عمل خلافی شده باشند عفو
عمومی داده خواهد شد .
موافقت فوری دولت بادرخواستهای شورشیان فارس در محافل
سیاسی با تعجب فراوان تلقی شد و شاید هم یکی از دلایلی که دولت
را واداشته بود تا درمقابل شورشیان فارس خیلی زود کوتاه بیاید
رشوه‌ای بود که آنها به رئیس دولت داده و دراعلامیه خود تصریح
کرده بودند : « نهضت ملی فارس به اتکاء شخص نخست وزیر باقی
و برقرار خواهد بود ! »

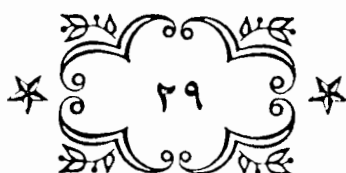
صاحب امتیاز
دکتر مصطفیٰ منوچهر زاده

آلمن ۷۹۳۳

سال پنجم شماره ۹۸۴

این پنجه را کی بزرگ می‌کنده؟

«جناب آقای احمد وزیر، دولت کیهان، در این موقع که مسئله آذربایجان بر اثر حسن تدبیر دولت جناب عالی ما به بین روش مثبت و معقولی که انتظار میرفت فیصله پذیرفته و انکراجهای ملت ایران از این جهت مرتفع گردیده است انجمن ایالتی خوزستان بنمایندگی از طرف عموم اهالی این استان تبریکات و تهنیت های خود را بشخص جناب عالی که فرمان این سرزمین ایران پرورانه و گره کشای این مشکل سیاسی میباشد عرض و امیدواریم با نیات پاک که در اصلاحات پیشرفت امور مملکت دارند چنین اختیاراتی که با انجمن ایالتی آذربایجان داده شده بسایر انجمن های ایالتی علی الخصوص خوزستان که تشنه صلاحات است اعطاء و برطبق مفاد قانون اساسی مملکت قاطب ملت را در بهبود اوضاع و تعیین سرنوشت خود سهم و شریک فرمایند ۱۳۶۲ - ۲۵ و ۲۳ و ۲۵ انجمن ایالتی خوزستان



در روزهایی که مظفر فیروز و «سادچیکف» قوام السلطنه را دوره کرده بودند که از او برای پیشه‌وری تا آنجا که تیغشان می‌برد امتیاز بگیرند شاه به سختی نگران اوضاع ، و در عین حال ، مراقب اوضاع بود .

در یکی از همین روزها «وارد» کاردار سفارت امریکا طی یک تلگراف محرمانه و خیلی فوری تحت شماره ۱۶۴۶ به وزارت خارجه امریکا گزارش داد : «دیشب اطلاع یافتیم که اعلیحضرت شاهنشاه آجودان خود سرلشگر ریاضی را نزد - لوروژتل - فرستاده است که نگرانی خود را از اینکه مبادا قوام نخست‌وزیر به عقد موافقت‌نامه‌ای با آذربایجان مبنی بر اینکه سپاهیان آذربایجان با وضع موجود خود باقی بمانند و از تشکیل و ایجاد سپاه منظم و دائمی ایران در آنجا ممانعت به عمل آید کشانیده شود ، نزد سفیر ابراز دارد . اعلیحضرت شاهنشاه فکر می‌کنند که قوام خود را مجبور به عقد موافقت‌نامه قبل

از ششم ماه مه می‌یابد و ممکن است در نیل به این مقصود امتیازات قابل ملاحظه‌ای به روسها بدهد....»

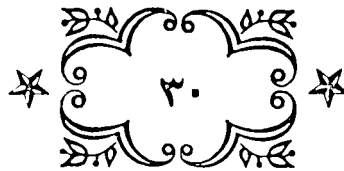
«سرجان لوروژتل» که از ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ بجای «سریدر بولارد» به سفارت انگلیس در تهران منصوب شده بود عین اظهارات سرلشگر ریاضی را برای «بوین» وزیر خارجه انگلیس به پاریس مخابره کرد. «بوین» که در آنوقت برای شرکت در کنفرانس وزرای خارجه در پاریس بود طی تلگرافی که از پاریس به تهران مخابره کرد به سفیر انگلیس پاسخ داد: «... دولت انگلستان احساس می‌نماید که دولت ایران و حکومت آذربایجان باید بتوانند به موافقت دوستانه نائل گردند و نیز دولت انگلستان براین احساس است که دولت ایران باید از بکار بردن قوا و نیرو علیه آذربایجان پرهیزد.»

پس از آنکه موافقت‌نامه تبریز با اطلاع قوام‌السلطنه بین فیروز و پیشه‌وری به امضاء رسید چون اجرای یکی از مواد موافقت‌نامه که حکم بر به رسمیت شناختن قوای نظامی فرقه دموکرات می‌کرد از اختیارات خاص ملوکانه بود، قوام به حضور شاه شرفیاب شد: «قوام در نظر داشت افسران خیانتکار را که از ارتش ایران فرار کرده و به پیشه‌وری پیوسته بودند مجدداً به خدمت گماشته و حتی سایر افرادی که از جانب پیشه‌وری به اخذ درجه افسری نائل شده بودند در خدمت ارتش ایران وارد کند. وی روی پای من افتاد و استدعا نمود که بدین امر موافقت نمایم ولی من به او خاطر نشان کردم که من ترجیح میدهم دستم قطع شود و چنین کاری را امضاء نکنم. قوام در کمال ساده‌لوحی تصور می‌کرد که می‌تواند با اخذ این رویه

مسالمت، هم مقام خود و هم تمامیت ایران را حفظ نماید. نظر به
جهات فوق قوام را احضار نموده و دستور دادم کابینه خود را منحل
نموده و کابینه جدیدی بدون شرکت اعضاء حزب توده تشکیل
دهد...» (*) (**)

* مأموریت برای وطنم ، ص ۲۱۵
** « ... در این لحظات حساس تاریخ معاصر باردیگر شاهنشاه روشندل
و شجاع ایران رهبری دولت و ارتش را در سیاست قاطعی که لازم بود در
برابر ماجراجویان و تجزیه طلبان اتخاذ شود برعهده گرفتند.»

شمیم ، ص ۵۸



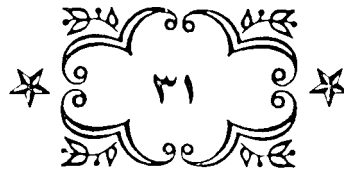
کابینه ائتلافی سقوط کرده بود ولی حزب توده همچنان قدرت داشت . «رفقا» که گویا نان چند ماه وزارت زیر زبانشان مزه کرده بود تصمیم گرفتند که با قدرت‌نمایی بار دیگر در حکومت سهیم شوند . پس نه به عنوان اعتراض به تغییر کابینه ائتلافی بلکه به بهانه اعتراض به تعویض رئیس ناحیه راه‌آهن شمال که ازایادی آنها بود اعتصاب سرتاسری راه‌آهن را به راه انداختند .

اعتصاب از مازندران شروع شد و متعاقب آن کارگران سایر نواحی راه‌آهن دست به اعتصاب زدند و سرانجام کارگران دخانیات و سیمان و سیلوی تهران که در آنوقت از بزرگترین مراکز کارگری محسوب می‌شدند به اعتصاب کنندگان پیوستند .

در تمام مدت اعتصاب نخست‌وزیر به عنوان تمدد اعصاب در ملک شخصی خود در لاهیجان به سر می‌برد و فرماندار نظامی تهران که منصوب ، و منسوب او بود - و همچنین مرعوب و مجذوب او - به بهانه اینکه دستوری از نخست‌وزیر ندارد دست روی دست گذاشته بود و در این قیل و قال نقش تماشاجی را بازی می‌کرد .

شاه که وضع را چنین می‌دید مستقیماً به مدیرکل راه‌آهن دستور داد که با کمک کارگران وطن‌پرست و معدودی پلیس راه‌آهن، اعتصاب غیرقانونی حزب توده را در هم بکوبد ... و امر ملوکانه بدون دخالت قوای انتظامی با موفقیت اجرا شد .

اعتصاب ناموفق کارگران توده‌ای و نقشی که کارگران غیر توده‌ای در ناکام ماندن آن اعتصاب ایفا کردند سبب شد که خشت اول اتحادیه‌های کارگری که تا آن زمان در انحصار حزب توده و شورای متحده‌اش بود به وسیله کارگران غیر توده‌ای گذاشته شده و فصل نوینی در تاریخ فعالیت‌های سندیکایی در ایران گشوده شود .



- کارگران بزرگترین پشتوانه انقلاب هستند....

این، چیزی است که «لنین» توصیه کرده و «استالین» بر آن مهر تصدیق زده بود. بنابراین وقتی رضا روستادیر اول شورای متحده کارگران اطلاع پیدا کرد که سندیکاها کارگری غیر توده‌ای یکی پس از دیگری در کارخانه‌ها تشکیل می‌شوند و عرصه را بر رفقای او تنگ می‌سازند به مقامات رسمی حزب توده و سایر کسانی که در خفا سر نخ حزب را به دست داشتند اعلام خطر کرد و متعاقب آن یک جلسه سری در دفتر کار «پروفسور بارونیان» رئیس بیمارستان شوروی در خیابان نادری تشکیل شد.

از جزئیات مذاکرات این جلسه سری اطلاع دقیقی در دست نیست. همینقدر می‌شود گفت که تشکیل گروه تروریستی «اسپانتوم» محصول این جلسه بود - و در همین جلسه بود که تصمیم گرفته شد حزب توده ابتدا در تهران و سپس در مازندران دست به شورش بزند. پس از این جلسه رضا ابراهیم‌زاده دیر دوم شورای متحده که از مهاجرین قفقازی بود و قبلاً «ابراهیم‌اوف» نامیده می‌شد از طرف

حزب توده مأموریت پیدا کرد که با همکاری همسرش راضیه خانم که زن خطرناکی بود گروه تروریستی «اسپانتوم» را تشکیل بدهد. در سندی که بعدها از «ابراهیم اوف» به دست آمد عیناً این دستورالعمل‌ها ذکر شده بود:

۱ - اشخاصی که داخل می‌شوند نباید کارت خود را به خود ایشان داد.

۲ - هیچ‌گونه مدرک یا نوشته نباید داشته باشند. تمام دستورات لازم بطور شفاهی به افراد داده خواهد شد.

.....
.....
.....

۳ - من رضا ابراهیم‌زاده از رفقای خود خواش می‌کنم این تشکیلات و این وظیفه «پور افتخار» را وسعت بدهند چونکه پایه تشکیلات کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان است.

پس از تشکیل گروه تروریستی «اسپانتوم» حزب توده از فرقه دموکرات آذربایجان درخواست کرد که برای تقویت گروه و تعلیم تروریست عده‌ای از تروریست‌های ورزیده فرقه را به تهران اعزام دارد. فرقه با این درخواست موافقت کرد به شرط اینکه در روزشورش مخالفین فرقه را که از آذربایجان به تهران کوچ کرده بودند تحت - الحفظ به تبریز اعزام دارند.

حزب توده به این معامله رضا داد و متعاقب آن پنجاه نفر از تروریست‌های خطرناک فرقه دموکرات که عموماً در آن‌سوی مرز تعلیم یافته بودند یکی پس از دیگری به تهران آمدند و بی‌آنکه با

یکدیگر اظهار آشنائی کنند در مسافرخانه‌های گیلان‌نو و اردیبهشت در خیابان فردوسی و مسافرخانه همت در خیابان سپه منزل کردند. با این مقدمات روز شورش فرا رسید و تروریستهای حزب توده و فرقه دموکرات که قبلاً از مخالفان حزب و فرقه‌شناسایی به عمل آورده بودند دست به کار شدند.

برنامه این بود که ابتدا تروریستها با دستگیری و ربودن اشخاص، محیط ترور و ارباب در تهران ایجاد کنند و آنگاه «پیراهن سفیدها» به خیابانها بریزند و با یک عمل غافلگیرانه کنترل شهر را بدست گیرند. ولی با آنکه حزب توده سعی وافیه در اختفای توطئه تهران به کار برده بود روز شورش در کلیه خیابانها و گذرگاههایی که منطقه شروع عملیات بود، خود را رودرروی نیروهای انتظامی دید که از پیش برای مقابله با هرگونه وضع غیرعادی بسیج شده بودند - چند روز پیش از آن به فرمان شاه فرماندار نظامی تازه‌ای برای تهران تعیین شده بود.



مازندران پس از آذربایجان مطمئن‌ترین پایگاه برای تجزیه - طلبان بود. حزب توده بر همه کارخانه‌های دولتی در مازندران چنگ انداخته و آنها را به «دژ مستحکم و تسخیرناپذیر!» تبدیل ساخته بود. در این میان شهر شاهی به واسطه وجود کارخانه‌های متعدد دولتی، گوی سبقت از سایر شهرهای مازندران ربوده بود، تا جاییکه «رفقا» نام شاهی را «استالینگراد ایران!» گذاشته بودند.

در شاهی نیز گرچه مانند سایر شهرها عده‌ای به عنوان دبیر یا عضو کمیته امور حزبی را به ظاهر اداره می‌کردند ولی تصمیم‌نهایی را یک نفر روسی می‌گرفت، و در شاهی قرعه این فال به نام رئیس روسی شعبه «ایران سوترانس» اصابت کرده بود. از اینرو وقتی ایرج اسکندری از طرف کمیته مرکزی حزب توده مأموریت پیدا کرد که طرح شورش مازندران را پیاده کند یکسره به شاهی و به سلام رئیس شعبه «ایران سوترانس» رفت.

در ملاقات محرمانه لیدر حزب توده با رئیس شعبه «ایران سوترانس» طرح اجرایی بلوای مازندران مورد بررسی و تصویب

نهایی قرارگرفت و تصمیم گرفته شد که شورش مازندران از مناطق کارگری شاهی، بهشهر و زیراب شروع بشود و پس از آنکه شورش به نتیجه رسید مازندران نیز مانند آذربایجان اعلام خودمختاری کند، ولی قبل از آنکه حزب توده موفق به اجرای طرح توطئه مازندران شود به فرمان شاه برای تقویت نیروی انتظامی مازندران یک ستون نظامی مرکب از پانصد نفر سرباز از لشکر خرم آباد به زیراب و شاهی و بهشهر اعزام شد و قبل از آنکه توده‌ایها دست به کار شوند نیروهای انتظامی کلیه کارخانه‌ها و معادن و سایر مراکز حساس را اشغال کردند و جز در زیراب که افراد مسلح توده‌ای در ارتفاعات معادن ذغال سنگ موضع گرفته بودند و مقاومت بی نتیجه‌ای در مقابل نیروی اعزامی نشان دادند در سایر نقاط، افرادی که به اصطلاح توده‌ایها تا بن دندان مسلح شده بودند مجال پیدا نکردند که حتی یک پوکه فشنگ مصرف کنند.



در اختلاف ایران و شوروی، جهان آزاد به حقانیت ایران رأی داده بود. از اینرو «استالین» مترصد موقعیتی بود که جسارت ایران را تلافی، و برای دولت و ملت ایران پرونده سازی کند. بی جهت نبود که وقتی «کرملین» اطلاع پیدا کرد که در ایران کارگران و اتحادیه های کارگری یکی پس از دیگری از انحصار شورای متحده، و از اختیار حزب توده و سفارت شوروی خارج می شوند و مازندران، دژ مستحکم و تسخیرناپذیر آنها سقوط کرده است به رضا روستا تعلیم داده شد که علیه دولت ایران به سندیکای جهانی کارگران شکایت کند و از آنها بخواهد هیئتی برای رسیدگی به وضع کارگران به ایران اعزام دارند.

روستا همانطور که تعلیم یافته بود به سندیکای جهانی شکایت کرد و دولت ایران را به عملیات ضد سندیکایی و ایجاد محیط فشار و خفقان برای کارگران متهم ساخت و از سندیکای جهانی خواست که هرچه زودتر هیئتی به ایران بفرستد، و سندیکای جهانی که گویی از پیش منتظر دریافت چنین دعوتی بود بی درنگ به این درخواست

پاسخ مساعد داد.

هنوز مرکب امضای روستا در زیر تلگرافی که به پاریس (مقر سندیکای جهانی کارگران) مخابره کرده بود خشک نشده بود که در یک روز سه تلگراف از سید حسن تقی‌زاده سفیر ایران در لندن و انوشیروان سپهبدی سفیر ایران در پاریس و مظفر فیروز (که پس از سقوط کابینه ائتلافی قوام از صحنه سیاست تهران‌ترد، و به عنوان سفیر ایران به مسکو فرستاده شده بود) به وزارت خارجه ایران واصل شد. در این تلگرافها تقی‌زاده برای «هریس» نماینده کارگران انگلستان، مظفر فیروز برای «بوریسوف» نماینده کارگران شوروی و سپهبدی برای «مالفت» و «العریس» نمایندگان کارگران فرانسه و لبنان درخواست صدور ویزا کرده بودند.

ایران که خود را بی‌نیاز از مساعدت فکری مردم جهان نمی‌دانست ناگزیر با این درخواستها روی موافق نشان داد و روز بعد به سفرای ایران در لندن، مسکو و پاریس تعلیم داده شد که نه تنها به نمایندگان سندیکای جهانی ویزای ورود بدهند بلکه از طرف دولت ایران از آنها دعوت رسمی به عمل آورند که در تمام مدت اقامت خود میهمان دولت باشند.

با این مقدمات چند روز بعد «هریس» و «بوریسوف» و «مالفت» وارد تهران شدند ولی «العریس» که ریاست هیئت را به عهده داشت و از پاریس حرکت کرده بود برای ورود به تهران خط مسکو را انتخاب کرد و پس از یک هفته اقامت در مسکو و چند ملاقات محرمانه با «باسیچوف» رئیس اداره امور خاورمیانه وزارت خارجه شوروی از راه دریای خزر به ایران آمد. به این ترتیب از همان ابتدا می‌شد حدس زد که «العریس» و «بوریسوف» درباره گزارشی که می‌بایست تهیه

شود تصمیم خود را از پیش گرفته بودند و قبلاً به آنها تعلیم داده شده بود که در این مأموریت علیه دولت ایران پرونده قطوری درست کنند. ولی «هریس» و «مالفت» نمایندگان کارگران انگلیس و فرانسه ظاهراً در این میان نقش بیطرفانه‌ای داشتند. بهمین جهت از بدو ورود آنها به تهران فعالیت شدیدی برای رد ادعای رضا روستا به عمل آمد و هیئت اعزامی سندیکای جهانی کارگران پس از چند هفته اقامت در ایران و بازدید از مناطق کارگری تهران - مازندران - اصفهان و خوزستان، در مورد تهیه گزارش نهایی اختلاف نظر پیدا کرد: «العریس» و «بوریسوف» همانطور که پیش‌بینی می‌شد به‌زیان ایران، و «هریس» و «مالفت» به سود ایران رأی دادند.

اختلاف نظری که در تهران بین نمایندگان سندیکای جهانی کارگران ایجاد شده بود در پاریس نیز ادامه پیدا کرد و رفته رفته کار این اختلاف بقدری بالا گرفت که بین الملل کارگران دچار تجزیه شد. اولین کشوری که از سندیکای جهانی کارگران کناره گرفت ایران، و پس از ایران به ترتیب یونان، انگلستان و امریکا بودند و متعاقب آن سایر کشورهای آزاد جهان از سندیکای جهانی که در مسئله ایران ماهیت کمونیستی خود را نشان داده بود کناره گرفتند و متفقاً علیرغم سندیکای کمونیستی «لوئی سایان» کنفدراسیون کارگران آزاد جهان را تشکیل دادند و شهر «بروکسل» را به عنوان مقر دائمی کنفدراسیون انتخاب کردند.



سیاست کجدار و مریز دولت در مقابل دیپلوماسی شوروی
«استالینیستی» در ایران، و رویه مماشات که در برابر عناصر تجزیه طلب
در پیش گرفته بود روز به روز به وخامت اوضاع دامن میزد.

آذربایجان همچنان از پیکر ایران جدا افتاده و فرقه تجزیه طلب
دموکرات آذربایجان در کردستان و فارس و خوزستان، تالی پیدا کرده
بود. از همه سو نغمه شوم خودمختاری خاطر وطن پرستان را آزرده
می ساخت و خطر تجزیه و از هم پاشیدگی کشور کهنسال ایران را به
وضوح تهدید می کرد.

دولت البته می کوشید که با اقدامات دیپلوماسی خود بر
مشکلات فائق آید ولی دستکش سفید دولت در مقابل قداره بندهای
تجزیه طلب کاری از پیش نمی برد سهل است، که بر تجری استعمار
سرخ و سیاه افزوده بود و رفته رفته دوستان انگلیسی ما نیز زیر کانه
برای بلعیدن قسمتهایی از جنوب ایران دندانهای خود را سوهان
می کشیدند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که شاه ایران تصمیم گرفت کار

را یکسره کند. پس در مقام پادشاه و فرمانده کل قوا فرمان اعزام نیرو به آذربایجان را صادر کرد: «... در آن موقع امید موفقیت چندان زیاد نبود و نمی دانستم عاقبت کار به کجا می کشد ولی با خود گفتم مرگ با شرف و افتخار بهتر از نابودی استقلال زاد و بوم است.»*

تصمیمی که شاه گرفته بود تصمیم خطرناکی بود و واقعاً در آن موقع کسی نمی توانست پیش بینی کند که عاقبت کار چه می شود. تا جایی که نخست وزیر وقت برای آنکه خود را از عواقب احتمالی این تصمیم در امان نگاهدارد درست در همان موقع به بهانه مرخصی و استراحت به ملک اختصاصی خود در لاهیجان رفته و ایرج اسکندری لیدر حزب توده را نیز به عنوان شاهد با خود همراه برده بود!

فراموش نکنیم که «استالین» در مسکو به قوام گفته بود که پیشه وری ناموس اوست و اینکه که با حمله به آذربایجان به ناموس «استالین» تعرض می شد احتمال همه گونه عکس العمل از ناحیه او می رفت.

روسها گرچه به پایمردی شاه ایران قوای خود را خواه ناخواه از ایران بیرون کشیده بودند ولی بخش مهمی از قوای خود را در نزدیک مرز نگهداشته و گهگاه به قصد ارباب ایران و پشت گرمی ایادی خود در آذربایجان، دست به مانورهای جنگی می زدند.

به این ترتیب تصمیم خطرناک شاه ایران هر لحظه ممکن بود صلح جهان را به مخاطره افکند و دنیایی که تازه از یک جنگ عالمگیر فراغت پیدا کرده بود بار دیگر درگیر جنگ بشود. به همین جهت حتی «جرج آلن» سفیر امریکا که در آن موقع مؤثرترین دوست ایران در جنگ جنگ سرد با همسایه بزرگ شمالی بود پس از اطلاع از این تصمیم

* مأموریت برای وطنم ، ص ۲۳۰

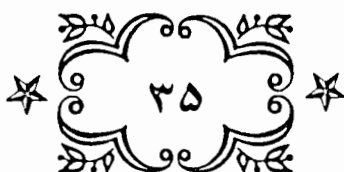
سراسیمه به حضور شاه رفت و صریحاً اظهار داشت که اگر لشگرکشی ایران به آذربایجان منجر به دخالت نظامی روسها گردد دولت متبوعه وی حاضر نیست برای نجات ایران وارد نبرد بشود.

«مرگ با شرف و افتخار بهتر از نابودی استقلال زاد و بوم است...»

این بود پاسخی که سفیر امریکا از شاه ایران دریافت داشته بود.

«سادچیکف» سفیر شوروی نیز وقتی اطلاع پیدا کرد که ستونهایی از ارتش شاهنشاهی برای نجات آذربایجان به مقصد تبریز حرکت کرده‌اند تقاضای شرفیابی فوری کرد و با لحن تهدیدآمیزی به رئیس مملکت ایران اظهار داشت که با این عمل صلح جهان را به مخاطره افکنده است، و آنگاه به نام دولت متبوعه خود از شاه تقاضا کرد که فرمان «ترك مخصوصه» صادر کند.

سفیر شوروی نیز از شاه ایران همان پاسخی را دریافت داشت که پیش از او سفیر امریکا دریافت داشته بود: «مرگ با شرف و افتخار بهتر از نابودی استقلال زاد و بوم است.»



صبح روز سه‌شنبه ۱۹ آذر ۲۰۰۵ یک هواپیمای ناشناس، حومه زنجان و ایستگاه راه آهن تازه‌کند و آبادیهای نوروزآباد و جمال‌آباد و قیزقلعه‌علی را پشت‌سر گذاشت و در ارتفاعات قافلانکوه از سرعت خود کاست، و چندگردش تجسسی انجام داد.

آنجا، در یک منطقه سوق‌الجیشی که رودخانه قزل‌اوزن، ارتفاعات قیزقلعه‌علی را از ارتفاعات قافلانکوه جداسازی‌سازد، دموکراتها پل دختر را منفجر ساخته و پیشروی ستونهای اعزامی ارتش شاهنشاهی را به طرف میانه و تبریز متوقف ساخته بودند.

آروز، وقتی غرش هواپیما در ارتفاعات قافلانکوه طنین افکند توپها و مسلسل‌های ضدهوایی کسه قرارگاه فرماندهی را محافظت می‌کردند برای شلیک آماده شدند و مترصد بودند که هواپیما از ارتفاع خود بکاهد و آنگاه شلیک کنند. ولی هواپیمای ناشناس در حالیکه ارتفاع خود را حفظ کرده بود عملیات تجسسی را انجام داد و از نظرها ناپدید شد.

دیری نپایید که بار دیگر غرش هواپیما در کوههای اطراف

پیچید و بار دیگر توپچی‌ها دست به کار شدند ولی این بار هواپیما به قدری از ارتفاع خود کاسته بود که به سهولت می‌شد تشخیص داد که هواپیما به نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی تعلق دارد. در اینوقت یسیم خبرداد: «هواپیما حامل اعلیحضرت همایونی است، اعلیحضرت همایونی از خط مقدم جبهه بازدید می‌فرمایند.»

این خبر در بین کلیه افراد ستونهای نظامی به سرعت برق منتشر شد و روحیه تازه‌ای به آنها بخشید تا جاییکه همانروز بطرز معجزه - آسایی حتی بر موانع طبیعی غلبه کردند و منطقه سوق‌الجیشی پل دختر را از وجود دشمن پاک ساختند و به طرف میانه و تبریز پیش تاختند.

شهر میانه در سر راه زنجان - تبریز قرار گرفته است. بنابراین برای ورود به تبریز از راه زنجان، ناچار باید از شهر میانه عبور کرد ولی در عملیات نجات آذربایجان، شهر تبریز پیش از شهر میانه از لوث وجود دموکراتها پاک شد. چراکه دموکراتها بیشتر قوای خود را در میانه متمرکز ساخته بودند و مردم تبریز وقتی اطلاع پیدا کردند که فرمان نجات آذربایجان از طرف شاه صادر شده و ارتش شاهنشاهی برای تسریع در عملیات نجات، مردم غیرنظامی را نیز به همکاری دعوت کرده است در روز ۲۱ آذر ۲۵۰۵ علیه دموکراتها قیام کردند و آنها را از شهر بیرون راندند.

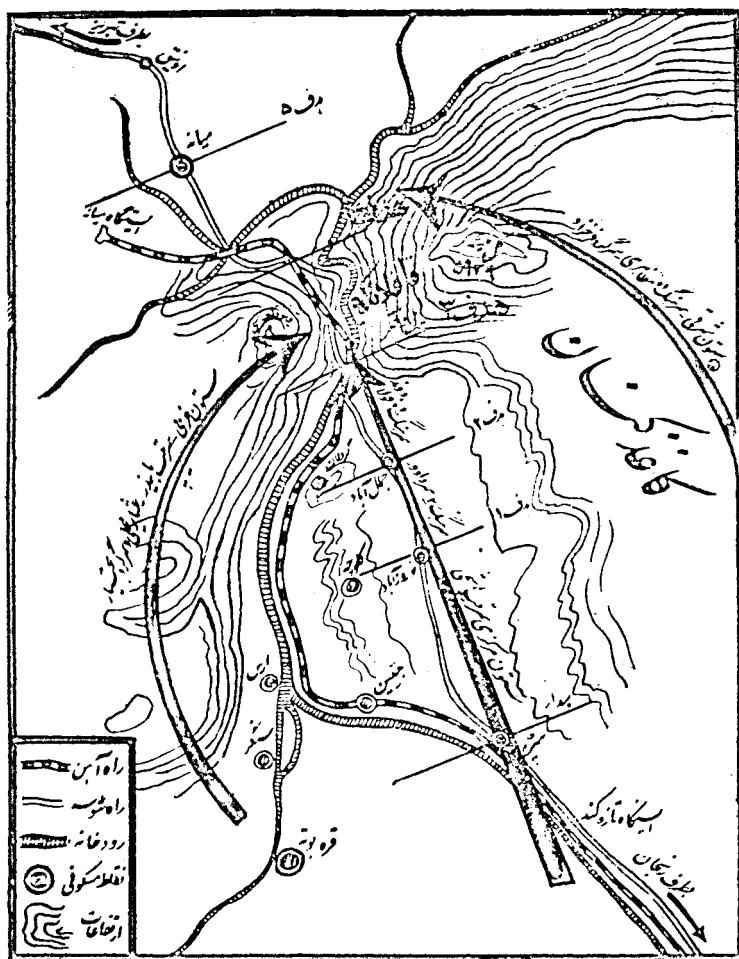
از سوی دیگر ستونهایی که به فرمان ملوکانه مأمور عملیات نجات کردستان شده بودند از راه بیجار، شاهین دژ، مراغه، سقز و مهاباد به پیشرفت ادامه داده و با همکاری افراد طوایف کرد و ساکنین محلی کردستان مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند.

به این ترتیب روحیه عالی افسران و افراد نظامی، و افکار

عمومی مردم غیرنظامی در آذربایجان و کردستان که از حکومت یکساله فرقه دموکرات و حزب کومله به ستوه آمده بودند، عملیات نجات آذربایجان و کردستان را خیلی زودتر از آنچه که پیش بینی می شد با موفقیت همراه ساخت و حامیان خارجی فرقه دموکرات و حزب کومله - قبل از آنکه به خود آیند - در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند.*

* «... مبارزه‌ای که به رهبری شاهنشاه پیروز شد، بخشی از مبارزه تاریخی بود که در آسیا نضج گرفته بود. در سال ۱۳۲۵ آسیا پس از دو قرن تحت‌الحمایگی و رکود داخلی و خارجی یکبار دیگر به جنبش افتاد. شکست بریتانیا در شبه قاره هند راه را برای قیامهای متعدد هند، برمه، سیلان و کشور نوحاسته پاکستان هموار ساخت و آنان را بصورت ممالکی دارای حق حاکمیت درآورد. شاهنشاه ایران بامقاومت موفقیت آمیز خویش در برابر تمایلات توسعه طلبی استالین، سهم مؤثری در آزاد کردن آسیا انجام دادند. درحقیقت معظم له سدهای روانی و سیاسی گذشته را که مبنی بر پذیرفتن بی‌چون و چرای دولتهای قوی بود، درهم شکستند.»

رامش سنگوی، ص ۱۴۰





آذربایجان گرچه از حلقوم «ژنرال‌یسیم استالین» بیرون کشیده شده بود ولی «ژنرال‌یسیم» هنوز از نفت شمال ایران قطع امید نکرده بود. در آن موقع روسها هنوز به منابع تازه‌ای از نفت دست نیافته بودند و عطش زیادی نسبت به نفت شمال ایران نشان می‌دادند. بهمین جهت وقتی قضیه آذربایجان فیصله پیدا کرد دولت ایران را شدیداً تحت فشار قرار دادند تا هرچه زودتر مجلس را تشکیل داده و به مقاوله نامه «قوام - سادچیکف» قوت قانونی بخشد.

فرمان انتخابات قبل از فرمان اعزام نیرو به آذربایجان از طرف شاه صادر شده بود و در واقع صدور فرمان انتخابات جزئی از نقشه استخلاص آذربایجان بود. پس از آنکه نیروهای انتظامی در کلیه نقاط آذربایجان و کردستان مستقر شدند و متعاقب آن نهضت‌های موسمی استانهای جنوبی ایران نیز به خودی خود از بین رفتند انتخابات پانزدهمین دوره قانونگزاری در سراسر ایران انجام شد.

پس از انجام انتخابات و تشکیل مجلس، روسها توقع داشتند که نفت شمال ایران به آنها پیشکش شود. چیزی که روسها را در

این مدعا جری‌تری می‌ساخت قوی بود که قوام در مسکو به «استالین» داده و مقاوله نامه‌ای بود که قوام در تهران با سفیر او به امضاء رسانیده بود. در حالیکه شاه ایران از ابتدا با هیچگونه مصالحه‌ای موافقت نداشت و همانطور که قبلاً به نماینده روزنامه «ایونینگ استار» گفته بود در شرایط «فارس ماژور» با اعطای هرگونه امتیازی به دولتها و کمپانیهای خارجی مخالف بود. بنابراین وقتی مجلس پانزدهم آماده کار شد نمایندگانی که به کینه افکار رئیس مملکت پی برده بودند نغمه مخالفت با مقاوله نامه «قوام - سادچیکف» را ساز کردند و بعضاً نسبت به رئیس دولت که مقاوله نامه نفت را امضاء کرده بود لب به اعتراض گشودند و او را به نقض قانون متهم ساختند تا جاییکه دوستان رئیس دولت برای رهایی او از عواقب قانونی نقض قانون، در مقدمه طرح مجلس لفظ «حسن نیت» را افزودند و تأکید کردند که چون رئیس دولت مقاوله نامه نفت را با «حسن نیت» امضاء کرده لذا جرمی واقع نشده است.

با اینهمه وقتی مقاوله نامه در مجلس مطرح شد و مجلس از نخست‌وزیر خواست که نظر خود را درباره مقاوله نامه‌ای که امضاء کرده است صراحتاً ابراز بدارد نخست‌وزیر با تأنی پشت تریبون قرار گرفت و پس از ذکر مقدمه‌ای گفت:

«صراحتاً می‌گویم رد مقاوله نامه به طریقی که راه مجدد مذاکره

با دولت شوروی را مسدود کند به صلاح کشور نیست...»

ولی مجلس، علیرغم توصیه نخست‌وزیر، مقاوله نامه را رد کرد

بی‌آنکه راه مذاکره مجدد با هیچ دولت خارجی را باز بگذارد.

در این موقع شورویها بقدری به تحصیل امتیاز نفت شمال

مطمئن بودند که از پیش رئیس روسی صنعت نفت شمال ایران و

همکاران او را انتخاب کرده بودند. این اطمینان خاطر حتی به فراریان فرقه دموکرات که در بادکوبه و گیروآباد (گنجه) اسکان داده شده بودند سرایت کرده بود و حضرات هر شب خواب بازگشت به ایران و اشتغال در صنعت نفت شمال ایران را می‌دیدند. از اینرو وقتی مجلس پانزدهم مقاوله‌نامه «قوام - سادچیکف» را «کان لم یکن» اعلام کرد، محیط سیاست به شدت طوفانی شد و ابرهای تیره کدورت بیش از پیش آسمان روابط دو کشور را فراگرفت.

در مسکو «ژنرال‌یسیم استالین» شمشیرخود را برای ملت ایران از رو بست، در تهران سفیر او «سادچیکف» دولت ایران را به نقض عهد متهم ساخت، در آنسوی مرز رادیوها و بلندگوهای هرزه درآ به کار افتادند و بالاخره در آذربایجان شوروی «میر جعفر باقراوف» سابق‌الذکر، با همکاری «ژنرال آتاکیشی‌اوف» معاون وزارت امنیت دولتی، فرقه دموکرات را تجدید سازمان داد و چون در این موقع پیشه‌وری به طرز مشکوکی در یک سانحه رانندگی به قتل رسیده بود «پادگان» به ریاست فرقه و دکتر جهانشاهلو به معاونت فرقه دموکرات برگزیده شدند.

شورویها بعد از این مقدمه‌چینی‌ها احتمالا برای آنکه تداوی معانی بشود همانطور که در سوم شهریور همراه با دیگر متفقین وجود تعدادی کارشناس آلمانی را برای هجوم به ایران بهانه قرار دادند، این بار طی یادداشت شدیدالحنی نسبت به استخدام چند مستشار امریکایی اعتراض کردند و دولت شاهنشاهی را از عواقب این کار برحذر داشتند.

در این موقع دولت قوام‌السلطنه سقوط کرده و حکیم‌الملک برای بار سوم به نخست‌وزیری انتخاب شده بود. حکیم‌الملک متن

یادداشت سفارت شوروی را به عرض شاه رسانید و شاه که هرگز با رویه تسلیم و رضا - و حتی مماشات و مدارا - در برابر تجاوزکاران روی موافق نشان نداده‌اند به رئیس دولت دستور داد که در پاسخ یادداشت شدیدالحن سفارت شوروی یادداشت شدیدالحن تری ارسال شود، و دولت همانطور که تعلیم یافته بود طی یادداشت مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۰۶ به یادداشت سفیر شوروی شدیداً اعتراض کرد و عمل او را نوعی مداخله در امور داخلی یک کشور آزاد و مستقل محسوب داشت.*

* روابط ایران و شوروی پس از مرگ استالین ، به هنگام زمامداری «نیکتا - خروشچف» التیام پیدا کرد و خوشبختانه اینک رابطه حسن همجواری بین دو کشور برقرار است .

شماره
تاریخ
پیوست



مرکز دولتی شاهنشاهی ایران
پادشاهی

وزارت امور خارجه
تاریخ ۱۳۰۲ - ۱۳۰۱



تلگرافها بر سر رسید که بین سران ماجراجویان اختلافاتی رخ داده و با اضافه برای اینکه مترازان از ایران که همواره میخواستند با ایران بازگشت نمایند امید واریجید، عند که قریباً به آن ایجان حرکت و مقصود حاصل خواهد شد مطابق با جزئی که بعمل آمد، یادگان - گایان - غلامپحیی و سرهنگ آن را فسروری که از سران ماجراجویان محسوب میشوند هر یک عده را جمع کرد و با خیالات خود همراه نمود و اندک و در جلسات فرقه د مکررات درینا اظهارات مخالف یکدیگر مینمایند و هر یک بعقیده خود عملیات سایرین برخلاف ترتیب تشخیص داده و حملاتی مینمایند چون میخواهند برای جانشینی پیشه روی گفیر را انتخاب کنند اختلاف نظر زیاد میجوید آمد و ویا لاخره با مدخله دیگران یادگان ریاست فرقه و دیگران را با همیست و معاونت و اداره کردن امور سیاسی فرقه انتخاب شد، اندک با اینحال اختلافات باقی است در ظرف مدت یکسال که ماجراجویان به آن ریایجان قنناز متواری گردیدند و رید و امر نسبت با آنها مهربانی زیاد شد و معاش آنها را تامین میکردند ولی نئش با اینکه مطابق قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی باید هر کس دارای شغلی باشد که بتواند اعاشه شود اوضاع و احوال ماجراجویان مطابق میل صورت نگرفته و نسبت با ایرانیان مذهب و افسران فراری از ایران روی خوشی نشان نداده و با وضعیت خیلی سختی میگردانند و یکس از عمل خود پشیمان شده و اندک چاره جز تحمل ندارند فقط یادگان - گایان - غلامپحیی - گایان - بیرامورد اطمینان هستند و نسبت به بقیه اطمینان کامل ندارند.

پس از پیش آمد اخیر عدم تصویب شرکت نفت در مجلس شوروی ملی از ماجراجویان تأیید گردید و در قسم تشویق میشود. گاتنها را به نسبت خود شانرا مرتب از متواریان سرپرستی و کمک و مساعدت نمایند که اسباب امید واری آنان فراهم گردد و وقت مات شرکت با آن ریایجان به متواریان تبلیغ میگردد که خود را آماده نمایند وید بین جهت غلامپحیی برای سرپرستی و رسیدگی با موزند گانی و تقسیم خواربار تعیین گردید و اداره مخصوصی تشکیل داد و است و برای اینکه تسکینات فرقه د مکررات مرتب گردد شروع بتوزیع برگ کارمند فرقه د مکررات کرد و معنی بد و ایرگهای را که هیئت و تبعید آنها را د بمقابل فرقه د مکررات دارند با مضای آنها رسانید و و برای هر یک برگهای قبول کارمند را میدهند و این عمل را در یاد گویه و گیر و آباد (کجه) و سایر نقاط که متواریان اقامت دارند شروع کرد و مانند و مطابق آن برگهای برای هر یک خواربار و لباس و غیره تعیین و تقسیم مینمایند.

* * *

در اسفند ماه ۶۰۵۰، موقعی که برفها در قتل کوههای سبلان و سهند و البرز و زاگروس آب می‌شدند و به پایین می‌خزیدند و درختها در کوهپایه‌ها به شکوفه می‌نشستند و طلیعه بهار دیگری را نوید می‌دادند، کشور باستانی ایران پس از شش سال و اندی بر بحران موزی و وحشتناکی که ناشی از دومین جنگ جهانی بود غلبه کرده بود: نیروهای اشغالگر که در خاک ایران جاخوش کرده بودند ناچار به ترك ایران شدند، آذربایجان و کردستان که عملاً از پیکر ایران جدا مانده بودند به خاک ایران پیوستند، نفت شمال ایران که می‌رفت تا چراغ همسایه زورمند را فروزان نگهدارد بکر و دست نخورده در دل خاکهای ایران باقی ماند، و بالاخره، نمایندگان سیاسی کشورهای بزرگ در ایران به صرافت دریافتند با کشوری طرف هستند که از یک سیاست مستقل ملی پیروی می‌کند... و به این ترتیب بود که شاه ایران در نخستین، و بزرگ‌ترین آزمون مملکت‌داری، پیروز شد **

*** «ایزد تعالی اندر هر عصری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو بازیندد و در فساد و آشوب و فتنه بدو بسته گرداند...»
خواجه نظام‌الملک در «سیاست‌نامه»

فهرست نامها

آ :

- | | |
|--------------------------|-----------------|
| ۱ - آنا کیشی اوف، ژانرال | قسمت ۳۶ |
| ۲ - آجودانی ... | قسمت ۲۵ |
| ۳ - آذر، سرهنگ | قسمت ۳۶ |
| ۴ - آراسته، نادر | قسمت ۱۴ |
| ۵ - آلن، جرج | قسمتهای ۲۵ - ۳۴ |
| ۶ - آهی، مجید | قسمتهای ۱۲ - ۱۷ |

الف :

- | | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| ۷ - ابراهیم زاده، رضا | قسمت ۳۱ |
| ۸ - ابراهیم زاده، راضیه | قسمت ۳۱ |
| ۹ - ابراهیمی، فریدون | قسمت ۲۷ |
| ۱۰ - استالین، ژوزف | قسمتهای ۲ - ۱۱ - ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - |
| ۱۱ - اسکندری، ایرج | ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ |
| ۱۲ - اسمیرنوف، آندره آندریویچ | قسمتهای ۱ - ۲ - ۳ - ۶ - ۷ |
| ۱۳ - اعتمادی، نصرالدوله | قسمت ۲۵ |
| ۱۴ - العریس، مصطفی | قسمت ۳۳ |
| ۱۵ - امینی، ابوالقاسم | قسمت ۲۱ |
| ۱۶ - ایدن، آنتونی | قسمت ۱ |

ب :

- | | |
|---------------------------|-------------------------------|
| ۱۷ - بارونیان | قسمتهای ۲۵ - ۳۱ |
| ۱۸ - باسیچوف | قسمتهای ۱۶ - ۷ - ۳۶ |
| ۱۹ - باقراوف ، میرجعفر | قسمتهای ۱۶ - ۷ - ۳۶ |
| ۲۰ - بوریسوف | قسمت ۳۳ |
| ۲۱ - بوشهری ، امیر همایون | قسمت ۲۸ |
| ۲۲ - بولارد سریدر ویلیام | قسمتهای ۱ - ۲ - ۳ - ۶ - ۷ - ۸ |
| | ۱۱ - ۱۹ - ۲۹ |
| ۲۳ - بوین ، ارنست | قسمتهای ۱۹ - ۲۰ - ۲۹ |
| ۲۴ - بیات ، سهام السلطان | قسمتهای ۱۲ - ۱۳ |
| ۲۵ - بیرنس ، جیمس | قسمتهای ۱۹ - ۲۰ - ۲۳ |
| ۲۶ - بیریا | قسمت ۳۶ |

پ :

- | | |
|--|---------------------------|
| ۲۷ . پادگان | قسمت ۳۶ |
| ۲۸ - پهلوی اول ، رضاشاه کبیر | قسمتهای ۱ - ۲ |
| ۲۹ - پهلوی دوم ، محمدرضا شاه (آریامهر) | قسمتهای ۵ - ۱۰ - ۱۱ |
| ۳۰ - پیشه‌وری ، میرجعفر | قسمتهای ۱۴ - ۱۶ - ۲۲ - ۲۷ |
| | ۲۸ - ۲۹ - ۳۴ - ۳۶ |

ت :

- | | |
|-------------------------|-----------------|
| ۳۱ - تقی‌زاده ، سید حسن | قسمتهای ۲۰ - ۳۳ |
|-------------------------|-----------------|

ج :

- | | |
|----------------|---------|
| ۳۲ - جرج ششم | قسمت ۱۰ |
| ۳۳ - جهانشاهلو | قسمت ۳۶ |

چ :

- | | |
|----------------------|----------------|
| ۳۴ - چرچیل ، وینستون | قسمتهای ۱ - ۱۱ |
|----------------------|----------------|

ح :

۳۵ - حکیمی، ابراهیم (حکیم الملک)
قسمتهای ۱۳ - ۱۴ - ۱۷ - ۱۹
۲۰ - ۲۱ - ۳۶

خ :

۳۶ - خروشچف، نیکتا
قسمت ۳۶
۳۷ - خزعل، جاسب
قسمت ۸
۳۸ - خزعل، شیخ
قسمت ۸

د :

۳۹ - دریفوس
قسمت ۳
۴۰ - دولت آبادی، حسام الدین
قسمت ۲۱
۴۱ - دیوان بیگی
قسمت ۸

ر :

۴۲ - روزولت، فرانکلین
قسمتهای ۴ - ۱۰ - ۱۱
۴۳ - روستا، رضا
قسمتهای ۳۱ - ۳۳
۴۴ - ریاضی، سرلشگر
قسمت ۲۹

ز :

۴۵ - زاهدی، فضل اله
قسمت ۲۸

س :

۴۶ - سادچیکف، ایوان واسیلویچ
قسمتهای ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۲۹ - ۳۴ - ۳۶
۴۷ - ساعد، محمد
قسمتهای ۵ - ۱۱ - ۱۲
۴۸ - سایان، لوئی
قسمت ۳۳
۴۹ - سپهبدی انوشیروان
قسمت ۳۳
۵۰ - سنگوی، رامش
قسمتهای ۲ - ۱۱ - ۲۴ - ۳۵
۵۱ - سهیلی، علی
قسمتهای ۴ - ۵ - ۸ - ۱۱

ش :

- ۵۲ - شفائی، سرلشکر اسمعیل
۵۳ - شمیم، علی اصغر
- قسمت ۱۱
قسمتهای ۱۸ - ۲۹

ص :

- ۵۴ - صدر، محسن (صدرالاشراف)
- قسمتهای ۱۴ - ۱۷

ط :

- ۵۵ - طاهری، دکتر
۵۶ - طباطبائی، سید احمد
- قسمت ۲۱
قسمت ۲۱

ظ :

- ۵۷ - ظهیر.... (ظهیرالاسلام)
- قسمت ۲۱

ع :

- ۵۸ - علاء، حسین
- قسمتهای ۱۱ - ۲۲ - ۲۴

غ :

- ۵۹ - غلام یحیی....
- قسمت ۳۶

ف :

- ۶۰ - فروغی، محمدعلی ذکاءالملک
۶۱ - فیروز، مظفر
- قسمت ۴
قسمتهای ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ -
۲۹ - ۳۳

ق :

- ۶۲ - قاسمی، ابوالفضل
۶۳ - قوام، احمد قوام السلطنه
- قسمت ۲۷
قسمتهای ۶ - ۷ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ -
۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۲۹ - ۳۴ - ۳۶

لک:

- ۶۴ - کافتارادزه ، سی. ای.
۶۵ - کالینین
۶۶ - کاویان

ک:

- ۶۷ - کاندی ، مهاتما
۶۸ - کرومیکو ، آندره

ل:

- ۶۹ - لنین
۷۰ - لوروژتل ، سرجان

م:

- ۷۱ - ماکسیموف
۷۲ - مالفیت
۷۳ - مشیر فاطمی
۷۴ - ملک مدنی، هاشم
۷۵ - موری، والاس
۷۶ - مؤید ثابتی

ن:

- ۷۷ - نظام الملک ، خواجه
۷۸ - نهرو ، جواهر لعل

و:

- ۷۹ - وارد
۸۰ - والیس، جان

ه:

- ۸۱ - هریس
۸۲ - هولت

- قسمتهای ۱۲ - ۱۶
قسمت ۱۰
قسمت ۳۶

- قسمت ۲
قسمت ۲۴

- قسمت ۳۱
قسمت ۲۹

- قسمت ۱۴
قسمت ۳۳
قسمت ۲۱
قسمت ۲۱
قسمتهای ۱۵ - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳
قسمت ۲۱

- قسمت ۳۶
قسمت ۲

- قسمت ۲۹
قسمت ۱۰

- قسمت ۳۳
قسمت ۲۱